

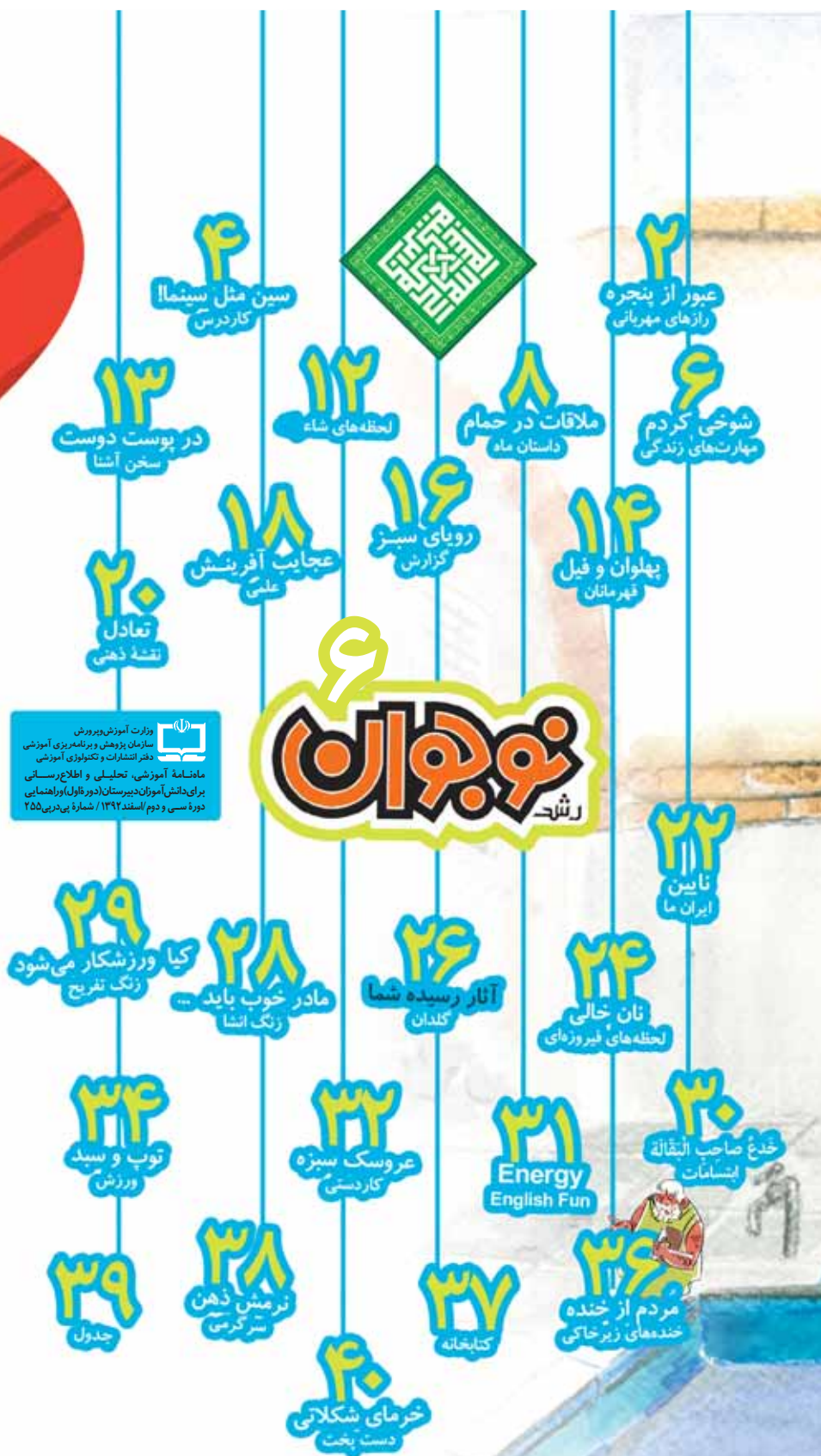


یک جور خانه تکانی

هر جا که این روزها قدم می‌گذاری، زمزمه نو شدن و دگرگون شدن می‌شنوی. نزدیک شدن بهار همه را به حرکت وا داشته. آری صدای پای بهار می‌آید. صدای تغییر، صدای آب‌شدن تدریجی برف‌ها و ترنم دل‌چسب و روح بخش پرندگان که از لانه‌هایشان بیرون زده‌اند.

در این میان خیلی از مادرها و اعضای خانه مشغول خانه تکانی‌اند. رسمی قدیمی، زیبا و دوست‌داشتنی؛ زیرا که زنگارها و کهنگی از بین می‌رود، پاکیزگی و نظافت و بوی تازگی در همه جا نمایان می‌شود. با تمام مشکلات و زحماتی که به همراه دارد. حتماً تو هم در این سنت خوب مشارکت و همدلی داری، اما امسال بیاییم یک خانه‌تکانی به خانه تکانی‌های هر ساله خود اضافه نماییم. خانه‌تکانی دل را می‌گوییم. یک خانه‌تکانی که روح و روان ما را پس از یک سال پر فراز و نشیب، متغیر و دوست‌داشتنی نماید. به خانه دل خود بنگریم و هر چه عادت‌های بد و صفات ناپسند، بغض‌ها، تنبلی‌ها و هر رفتار بد دیگر را که شاید در درون ما لانه کرده است، با تصمیم و اراده قوی و جسورانه دور بریزیم. بیاییم در آستانه بهاری دیگر فضای خانه دل خود را سرشار از آرامش، محبت و دوستی کنیم و آسمان دلمان را صاف و صیقلی نماییم.

عکس: حجت‌الله عطایی



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
مادنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان دبیرستان (دوره ناول) و راهنمایی
دوره سب و دوم / اسفند ۱۳۹۲ / شماره پیدری ۲۵۵

نو جوان
رشد

ارتباط با ما:
اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۱۴۸۲ - ۸۸۳۰ - ۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا، پیام بگذارید.
کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به جز رشد نو جوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک: ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان
رشد نو آموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان
رشد دانش آموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان
رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره دوم) / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره اول)

نشانی دفتر مجله:
تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷
نشانی مرکز بررسی آثار:
تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۲۰۵۷۷۲
وبگاه: www.roshdmag.ir
وبلاگ: weblog.roshdmag.ir/nojavan
پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir
شمارگان: ۴۵۵۰۰۰
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: علی اصغر جعفریان
شورای کارشناسی:
حبیب یوسف‌زاده، مجید عمیق،
علیرضا متولی، محمدعلی قربانی،
محمد رضا حشمتی، سید کمال
شهالو، زهرا هاشم‌پور
مدیر داخلی: زهره کریمی
ویراستار: لیلا جلیلی
طراح گرافیک: روح‌الله محمودیان
طراح جلد: سعید سلیمی



ناصر نادری

نگاه نجیبانه یک الاغ!

❶ اگر درس و مشق، اینترنت، تلفن همراه و ... اجازه داد، پرده را کنار بزن و از پنجره به دانه‌های برف، این شکوفه‌های سفید و معلق در هوا نگاه کن! اگر تنبلی و بی‌حوصلگی اجازه داد به حیاط برو و روی برف‌ها قدم بزن! صدای کِرت کِرت برف‌های زیر پایت را می‌شنوی؟ به شاخه‌های لخت و برفی درختان کوچه نگاه کن! شاید کلاغی آنجا باشد که هراسان قارقار می‌کند یا گنجشکی کوچک آنجا کز کرده باشد. این رد پای گربه‌هاست. نگاه کن آن گوشه ایستاده‌اند و تو را نگاه می‌کنند!

باور کن غیر از آدم‌ها، هستند موجوداتی که باید به آنها فکر کنی و دغدغه زندگی آنها را داشته باشی. تو، روی زمین و در زیر آسمان خدا، زندگی می‌کنی و در همسایگی‌ات، جانوران، درخت‌ها، پرنده‌ها و ... هستند.

نمی‌دانم اهل کوه‌نوردی و طبیعت‌گردی هستی یا نه. کوه، جنگل، دریا و بیابان دنیای اسرارآمیزی دارند. طبیعت خدا، دور از هیاهوی شهر و عادت‌های روزمره چه کیفی دارد! چه زیباست تصویر باد در قله کوه، پرواز پر شکوه عقاب در سینه آسمان، حرکت پرشتاب ابرهای پنبه‌ای، بازی نور و سایه در چمنزار، شرشر مهربانی جویبار در پای درختان، جیغ بلند پرستوها و سارها، نگاه نجیبانه یک الاغ در گندمزار و ...

راستش، یکی از رازهای مهربانی، همین دوست داشتن طبیعت و دقت در جزئیات آن است، فقط یادت باشد، اگر به دامن طبیعت رفتی، زباله‌ای در آن نریزی، شاخه‌ای را نشکنی، آبی را

آلوده نسازی و حیوانی را نترسانی!

دوست خوب من!

طبیعت و محیط‌زیست را دوست داشته باش. اگر کسی طبیعت را دوست داشته باشد، خدا و دیگران را هم دوست خواهد داشت.

عبور از پنجره

یکی از رازهای مهربانی، دوست داشتن طبیعت و دقت در جزئیات آن است

۲

مهرمان
اسفند ۱۳۹۸





یال اسب را نچینید!

❶ در کتابی خواندم: پیامبر عزیز اسلام، حضرت محمد (ص)، آب دادن به ریشه‌های درخت هنگام کاشتن و پیش از ریختن خاک را مستحب برمی‌شمرد و می‌فرمود: «اگر می‌خواست قیامت برپا شود، و در دستتان نهالی بود، اگر فرصت داشتید نهال را بکارید!»

پیامبر مهربان ما گل‌ها را دوست داشت. می‌فرمود: «فرشتگان بوی گل سرخ می‌دهند، اگر کسی به شما گل هدیه داد، آن را بپوسید و بر چشمانتان بگذارید که آن از بهشت است.» در فتح مکه، بین راه در کنار آبی، سگ ماده‌ای را دید که توله‌هایش را شیر می‌داد. پیامبر خدا به یکی از یارانش فرمود: «کنار این سگ‌ها بایست تا کسی اذیتشان نکند!»

هم او فرمود: «مردی از راهی می‌گذشت. تشنه شد. چاه آبی پیدا کرد، وارد آن شد و آب نوشید. وقتی بیرون آمد، سگ تشنه‌ای را دید که لاله می‌زد و خاک مرطوب را می‌لیسید. مرد با خود گفت حیوان هم تشنه است سپس دوباره وارد چاه شد. کفشش را پر از آب کرد. آن را به دندان گرفت. از چاه بیرون آمد و سگ را سیراب کرد. خداوند، آن مرد را به خاطر آن کار، وارد بهشت کرد!»

می‌فرمود: «یال اسب را نچینید؛ زیرا اسب با یالش گرم می‌شود.»

امام علی (ع) نقل کرده‌اند: «هنگامی که پیامبر خدا وضو می‌گرفت، گربه‌ای به او پناه آورد. حضرت فهمیدند که گربه تشنه است. کاسه آب وضو را کج کرد تا گربه بنوشید. بعد با باقی مانده آب وضو گرفت.»

برای بچه گربه ناراحتید؟

❶ شاید نام علامه سید محمدحسین طباطبایی را شنیده باشید. او دانشمند بزرگ و نویسنده کتاب «تفسیر المیزان» است. دخترش نقل می‌کند: «روزی به دیدن پدرم رفتم. دیدم خیلی ناراحت است. علت را پرسیدم. فهمیدم بچه گربه‌ای داخل چاهک حیاط خلوت خانه افتاده و پدرم از دیروز پایشان شده است و نه غذا می‌خورد و نه استراحت می‌کند.»

خندیدم و گفتم: «برای بچه گربه ناراحتید؟» پدر گفت: «بشر باید عاطفه داشته باشد. آدم بی‌عاطفه با قرآن دوست نیست.»

بعد کارگری آمد چاهک را شکافت و بچه گربه نجات پیدا کرد.



تهمینه حدادی

۳۶

نوجوان

اسفند ۱۳۹۲

عکس: اعظم لاریجانی

سین مثل سینما!

این درس‌ها را می‌خوانید:

- مبانی هنرهای تجسمی
- کارگاه نگارش
- تاریخ هنر جهان
- فن سینما
- طراحی
- تحلیل فیلم
- تاریخ سینما
- مبانی زیبایی‌شناسی و درک تصویر
- تاریخ هنر ایران

این چیزها را یاد می‌گیرید:

- ساختار اصول سینما
- اصول بازیگری
- اصول تدوین
- نگارش فیلم‌نامه کوتاه و بلند
- نقد و تحلیل فیلم
- تکنیک‌های عکاسی
- نمایش‌نامه خوانی
- افزایش توانایی بدن، زبان و میمیک صورت

خیلی‌ها دوست دارند بروند «رشته سینما». شاید فکر می‌کنند رشته سینما همان بازیگری است، اما خب اشتباه فکر می‌کنند. وقتی وارد رشته یا کار سینما می‌شوی باید خیلی چیزها یاد بگیری. به قول نوشین اسدزاده: «سخت‌ترین کار دنیا اول کار تو معدنه و بعد کار در سینما» در مدرسه‌ای که در آن درس سینما می‌خوانی حتماً وسایل کار است. تو قرار است هزار تا کار مختلف را یاد بگیری. باید همه‌فن حریف شوی. باید یادت باشد که زیاد بخوانی... همین است که رشته سینما همه چیز را سخت می‌کند؛ چون قرار است تو یک زندگی جدید بسازی و فیلمش کنی.

این ویژگی‌ها را دارید؟

- آمادگی جسمانی خوب
- بدن انعطاف‌پذیر
- نداشتن ایراد حرکتی
- توانایی سخن گفتن در جمع
- توانایی کار گروهی
- انعطاف روحی





در چه رشته‌هایی ادامه تحصیل خواهید داد؟

■ وقتی که وارد دانشگاه شوید می‌توانید شاخه‌های مختلف رشته سینما را انتخاب کنید. از فیلم‌نامه‌نویسی گرفته تا نمایش و حتی نمایش عروسکی...

چه کاره می‌شوید؟

■ اگر در این رشته درس بخوانید و بعد هم آن را در دانشگاه ادامه بدهید، رشته‌های زیادی هستند که می‌توانید آنها را به عنوان شغل پیگیری کنید:

کارگردانی سینما

طراحی صحنه

تدوین و نورپردازی

فیلم‌برداری

طراحی گریم

فیلم‌نامه‌نویسی



حسین امینی پویا

۹

نوجوان

۱۳۹۲

عکس: حمید سبحانی

شوخی کردم

❶ شوخی تفریحی

در زندگی اجتماعی ارتباط مفید و مؤثر با دیگران الزامی است ارتباط همه جا و با همه کس نمی‌تواند خشک و رسمی باشد، گاه برای ارتباط صمیمانه‌تر با دیگران باید از شوخی بهره گرفت. در اخلاق بزرگان دینی می‌بینیم که آنها اهل شوخی بوده‌اند. امامان نزد مؤمنان جز در موارد بسیار استثنایی خنده‌رو بوده و چهره‌ای گشاده داشته‌اند.

امام علی (ع) در مورد پیامبر (ص) فرموده‌اند: «هر گاه یکی از اصحاب رسول خدا (ص) اندوهگین بود، رسول خدا (ص) با

شوخی کردن او را شادمان می‌نمود.» (سنن‌النبی، ص ۶۰)

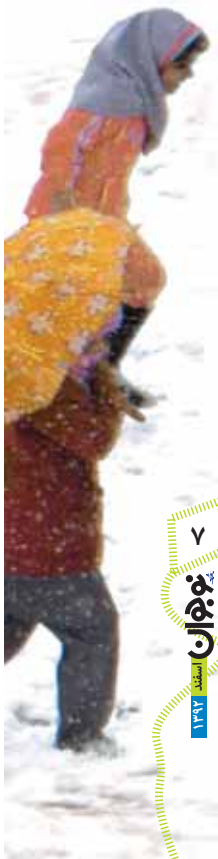
آنها دیگران را نیز به شوخی کردن توصیه می‌کردند. امام صادق (ع) روزی از یکی از یاران خود پرسید: «شوخی شما با دوستان چه اندازه است؟» عرض کرد: «اندک است.» حضرت با لحنی عتاب‌آلود فرمود: «این گونه نباشید بلکه به اندازه شوخی کنید؛ زیرا شوخی از خوش خلقی است و تو با شوخی کردن برادر مؤمن را شاد می‌کنی.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۳)

شوخی کردن مثل هر کار دیگر چارچوبی دارد

متأسفانه بعضی از ما دست‌انداختن دیگران را به خیال خود شوخی می‌دانیم. شوخی نباید با اهانت به افراد اشتباه گرفته شود. شوخی به شکل تمسخر جدا از گناهی که دارد، گاه نتیجه معکوس هم دارد؛ یعنی گاه فردی با شوخی‌های توهین‌آمیز و نسنجیده به جای اینکه جمعی را شاد سازد و باعث دوستی بیشتر شود، کدورت و دشمنی می‌آفریند چرا که باعث بر آشفتن طرف مقابل شده، واکنش منفی و تندوی را برمی‌انگیزد.

در شوخی باید ظرفیت‌ها را نیز در نظر گرفت





شدن، بهتر عبادت کردن و بهتر خدمت کردن باشد. در دعای کمیل می‌خوانیم «یا رَبِّ قُوْ عَلٰی خِدْمَتِکَ جَوَارِحِ» امام علی (ع) در این فراز از دعا به ما می‌آموزد که از خدا بخواهیم اعضای بدنمان را برای خدمت به خودش نیرومند سازد.

❶ چه ورزشی انتخاب کنیم؟

از میان ورزش‌های مفید رایج بهتر است ورزشی را انتخاب کنیم که با خصوصیات فیزیکی و روحی ما سازگارتر باشد. در ضمن هزینه آن را نیز باید در نظر داشته باشیم. ورزش انتخابی نباید هزینه‌ای خارج از توان را به خانواده‌ما تحمیل کند.

اگر بخواهیم دیگر موارد را فهرست کنیم باید بگوییم:

- ورزشی که موازین دینی در آن رعایت شده باشد؛ برای مثال با برد و باخت و شرط‌بندی حرام همراه نباشد
- از نظر اجتماعی مزاحم حقوق دیگران نباشد؛ برای مثال بعد از ظهرهای تابستان که مردم یا بیماران در خانه‌هایشان استراحت می‌کنند نباید در کوچه و خیابان با سروصدا فوتبال بازی کرد.

● در ورزش افراط صورت نگیرد

با این خصوصیات هر ورزشی می‌تواند جزء فعالیت‌های مناسب برای گذران بخشی از اوقات فراغت محسوب شود. ورزش‌هایی چون دوچرخه‌سواری، فوتبال، والیبال و ... پس ورزش هم مثل هر کار دیگر مقررات و چارچوب‌هایی دارد که با رعایت آنها می‌توان به‌درستی از آن در جهت تفریح بهره برد.

گاه شوخی ما شوخی نامناسب هم نیست، ولی شخص مقابل را ناراحت می‌کند. حواسمان باشد هر کسی ظرفیتی دارد و برای اینکه مشکلی پیش نیاید باید ظرفیت طرف مقابل سنجیده شود و به اندازه تحمل فرد با او شوخی شود.

❷ چارچوب‌های شوخی

- شوخی‌ها غیر اخلاقی و به‌دور از موازین دینی نباشد.
- تحقیر و توهین دیگران، ملیت و قوم‌های خاصی را در خود نداشته باشد.
- شخصیت خود فرد شوخی‌کننده محفوظ بماند؛ یعنی شوخی‌ها نباید جلف و سبک و دور از شأن خود فرد باشد.
- از افراط و زیاده‌روی پرهیز گردد.

شوخی حکم نمک غذا را دارد. اگر نمک غذایی زیاد شود حتی خود آشپز نیز به آن لب نمی‌زند. آدم عاقل نیز اندازه را در هر کاری نگاه می‌دارد بی‌دلیل نیست که امام علی (ع) می‌فرماید: «افراط کردن در شوخی حماقت است.» (غررالحکم، ج ۲، ص ۴۲۵)

❸ ورزش تفریحی

از دیگر تفریحات سودمند و نشاط‌انگیز به‌خصوص در دوره نوجوانی ورزش را می‌توان نام برد. ورزش هم بخشی از اوقات فراغت ما را پر می‌کند و هم بدن را نیرومند می‌سازد. بدن نیرومند نیز زمینه را برای فعالیت‌های مفید و مثبت عبادی فراهم می‌آورد پس هدف از ورزش فقط کسب شهرت نیست. ورزش می‌تواند وسیله‌ای برای سالم زیستن، قوی‌تر

ملاقات در حمام



احمد عربلو

تَنشان می‌زدند.

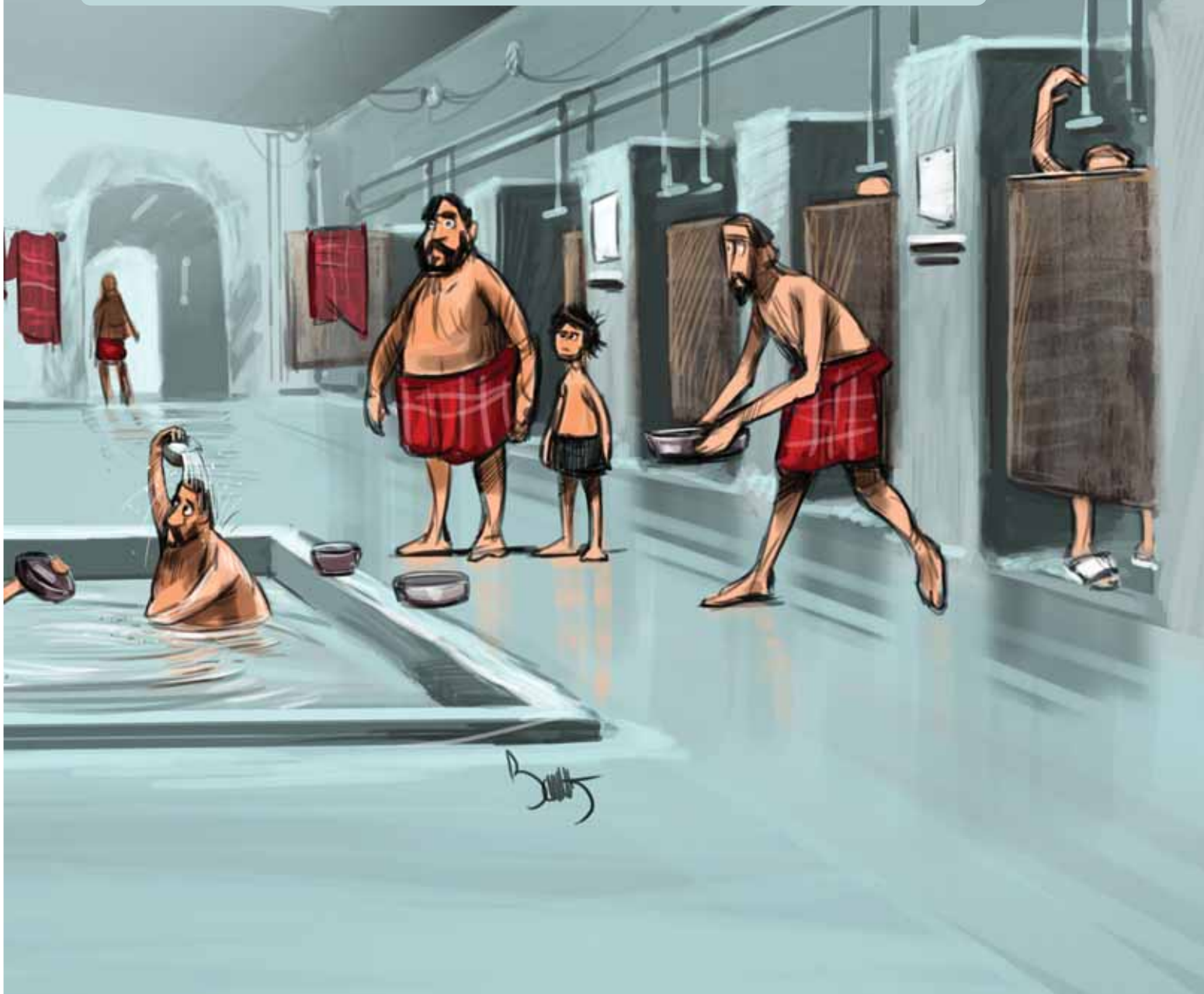
یک حوض کوچک وسط حمام بود که از دو تا شیر، آب گرم و سرد شر و شر داخل حوض آب می‌ریخت. مردم دور حوض می‌نشستند، خودشان را کیسه می‌کشیدند و دائم با تاس و لگن‌های مسی که در کنار حوض بود روی سر و صورت و بدنشان آب می‌ریختند.

همیشه توی حمام سر و صدای برخورد تاس و لگن با کاشی‌های کف حمام، شر شر آب و همه‌گنگ صحبت‌های مردم با یکدیگر بلند بود.

زمستان‌ها چنان محوطه حمام را بخار می‌پوشاند که چشم

هر بار که بابام مرا با خودش به حمام عمومی می‌برد به اندازه یکی دو هفته می‌شست و آن‌قدر کیسه به سر و صورتم می‌مالید که تا چند ساعت پوست صورت و پیشانی‌ام می‌سوخت!

آن روزها فقط اعیان و اشراف در خانه‌هایشان حمام داشتند. به همین خاطر حمام‌های عمومی حسابی رونق داشت. وارد حمام که می‌شدی، رختکن بود و بعد، محوطه حمام که سقف بلندی داشت. یک ردیف دوش با درهای زنگ زده و رنگ و رو رفته در کناری بود و یک سکوی دراز در گوشه‌ای که مردم روی آن می‌نشستند و کیسه می‌کشیدند و لیف به



گرفته بود و صدای دلینگ دلینگ تاس و لگن‌های مسی و همه‌مۀ مردم همه جا را پر کرده بود. بعضی‌ها برای احترام به هم، پشت یکدیگر را کیسه می‌کشیدند و آب به سر و روی هم می‌ریختند.

کنار حوض، جای مناسبی پیدا کردیم و نشستیم تا بدندان خیس بخورد و بعد کیسه بکشیم. برایم کیسه کشیدن، سخت‌ترین کار بود. کیسه‌های زیر و خشن که انگار می‌خواست پوست بدن آدم را بکند! داشتم با خودم فکر می‌کردم که چه کلکی بزئم تا از شر کیسه‌کشی خلاص شوم. همین طور که به گوشه‌ای زل زده بودم یک‌دفعه چهره‌آشنایی از برابرم عبور کرد. مردی

چشم را نمی‌دید.

یک روز عصر وقتی که بابام خسته و کوفته از سر کارش برگشت، قبل از اینکه چای بخورد و استراحتی بکند مادرم جلو دوید و با حالتی پر از خواهش و التماس گفت: «حاجی جان! می‌دانم که حسابی خسته‌ای، اما این بچه از بس حمام نرفته بدنش کبیره بسته! بی‌زحمت این بچه را ببر حمام و یک آبی به تن و بدنش بز.»

بابام تا به خودش بیاید و بخواد غرغر کند، مادرم بقچۀ حمام را زد زیر بغل من و هر دوی ما را راهی کرد.

عصرها حمام شلوغ‌تر از همیشه می‌شد. فضای حمام بخار



قد بلند با موهای صاف و یک دست و سبیل قیطانی که لنگ به خودش بسته بود. رفت و روی سکو نشست. باورم نمی شد. او آقای غفوریان معلم ادبیاتمان بود! از شدت تعجب داشتم شاخ در می آوردم! او کجا و اینجا کجا؟ هیچ فکر نمی کردم که یک روز معلم ادبیاتمان را توی حمام عمومی محله خودمان ببینم. یک جور حیا و خجالت وجودم را پر کرد. نمی خواستم متوجه شود که من او را با آن شکل و شمایل دیده ام! فکر کردم اگر مرا ببیند ممکن است خجالت بکشد که من فهمیده ام به حمام عمومی آمده است! معلم ادبیاتمان که همیشه او را با کت و شلوار اتو کشیده و در نهایت ادب و نزاکت دیده بودم، حالا با یک لنگ که به خودش بسته بود کمی آن طرف تر روی سکو نشسته بود.

خودم را آرام به پشت بابام کشاندم تا بلکه در سایه هیکل بزرگ او از دید آقای غفوریان پنهان شوم! بابام که مشغول ریختن آب روی سرش بود یک لحظه چشمانش را مالید، وقتی مرا در کنارش ندید با تعجب به دور و برش نگاه کرد. مرا که دید گفت: «بچه جان! مگر جن دیدی؟ چرا رفتی پشت من قایم شدی؟»

بعد با دست پت و پهنش بازوی مرا چسبید و مرا روی کاشی های خیس کف حمام سُر داد و روبه ریش نشاندد. دزدکی چشم دوختم به آقای غفوریان که نشسته بود و آرام آرام بدنش را کیسه می کشید.

او همیشه سر کلاس بی اندازه مؤدب و آرام بود. با همه شاگردان با احترام و ادب حرف می زد. حتی یک بار نشد که با یکی از شاگردانش جر و بحث کند یا صدایش را برای او بلند کند.

در مدرسه شایع بود که او با گروه های انقلابی مبارز ضد حکومت شاه ارتباط دارد. از اولین روزهای مهر سال ۱۳۵۷ روزی نبود که مأموران ساواک سراغ او به مدرسه نیابند. گاهی وسط کلاس او را به دفتر مدرسه احضار می کردند و بازجویی اش می کردند. او هم بی هیچ اعتراضی از بچه ها عذرخواهی می کرد و می رفت و بر می گشت و با همان آرامش همیشگی درس را ادامه می داد.

یک روز آن قدر اذیتش کرده بودند و سؤال پیچ شده بود که وقتی سر کلاس برگشت چهره اش برای اولین بار پر از خشم و نفرت بود. موهایش آشفته بود. عینکش را از چشم برداشت و در حالی که آن را با دستمال پاک می کرد رو به شاگردها گفت: «آقایان! این گوساله های پدر سوخته پدر ما را در آوردند از بس ما را بردند و آوردند!»

و این اولین و آخرین حرف زشتی بود که از او شنیدیم. باید هر طور که بود خودم را از دید آقای غفوریان پنهان

می کردم. صابون قالبی بزرگی را برداشتم و سر و صورتم را حسابی کف مالی کردم. بعد با کف دستم گودی چشمانم را از کف پاک کردم. می توانستم حدس بزنم که چه شکلی شده ام. توی این حال محال بود آقای غفوریان مرا بشناسد!

ناگهان بابام پس گردنم کوبید و فریاد زد: «بچه جان! آمدی حمام خودت را بشویی یا دلک باز می در بیاوری؟ پول یامفت ندارم که به حمامی بدهم! واسه من زور و شوری؟»

با صدای فریاد پدرم، چند نفر به سمت ما برگشتند. ترسیدم که آقای غفوریان هم متوجه شود. آرام چرخیدم و پشت به سمتی نشستم که آقای غفوریان نشسته بود. بابام تند و تند چند تا لگن را پر از آب کرد و به سر و صورتم ریخت و بعد با خشم دست به زانویم گذاشت و همان طور که چهار زانو نشسته بودم مثل یک مجسمه مرا به وضعیت اول برگرداند!

جل الخالق! بچه می تمرگی یک جا یا نه؟ دیوانه ام کردی تو. حواسم شش دانگ پیش آقای غفوریان بود و خدا خدا می کردم که زودتر کارش تمام شود و برود.

بابام سرش را صابون زده بود و تند و تند با پنجه هایش موهایش را کف مالی می کرد. لگن کنار حوض را برداشتم و روی سرم گذاشتم.

لگن روی گوش هایم را پوشاند. سر و صدای مردم گنگ شده بود و توی سرم می پیچید. یک لحظه صدای گنگ پدرم را از میان سر و صدا شناختم.

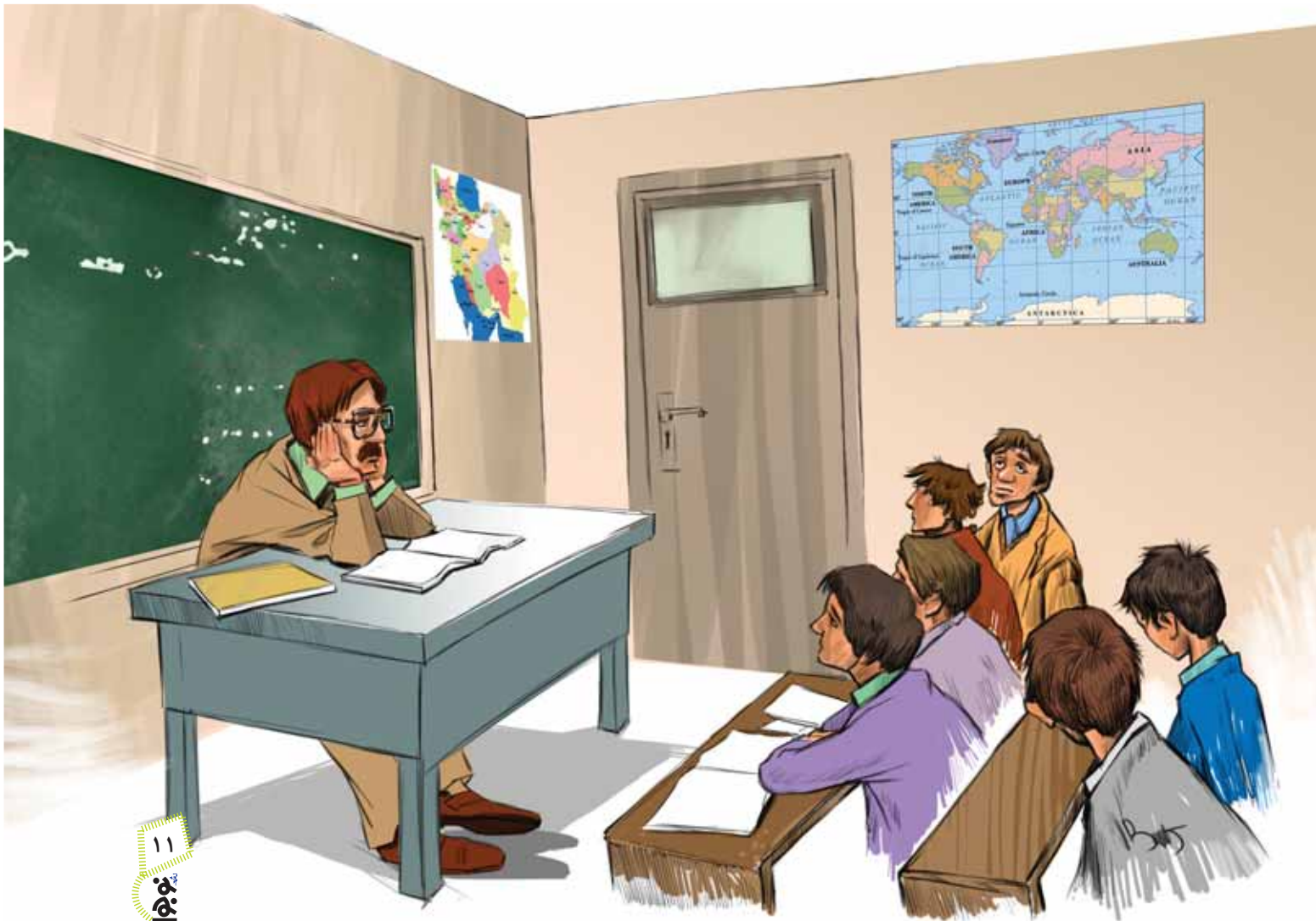
— ای بابا! پس کو این لگن!

لگن را از سرم برداشتم چشمم به بابام افتاد که سر و صورتش پر از کف بود و با دستانش کور مال کورمال دنبال لگن می گشت. یک لحظه از میان کفی که صورتش را پوشانده بود لگن را دست من دید. با خشم آن را از دستم قاپید و تند و تند آب ریخت روی سرش و گفت: «ای بچه دیوانه! تمام کف رفت توی چشمم. کور شدم! چرا لگن را بغل گرفتی؟ چرا امروز دیوانه بازی در می آوری؟»

تا خواستم حرف بزنم، پدرم با خشم صابون قالبی بزرگ را برداشت و کوبید توی سرم و گفت: «بگیر سرت را صابون بزنی برویم! کیسه کشی هم پیش کشت!»

بابام چنان محکم صابون را به سرم کوبید که صابون سر خورد و پرید چند متر آن طرف تر و رفت درست به سمتی که آقای غفوریان نشسته بود!

از این بدتر نمی شد. بابام داد زد: «کور که هستی! کر هم شدی؟ امروز چرا مثل توله جن ها حمام می کنی؟ چرا گیج می زنی؟ مگر کوری ندیدی صابون در رفت؟ برو بیاور بمالیم سرمان برویم. روانی کردی مرا...»



دیگرش محکم بدنم را کیسه می کشید. یک لحظه نگاهم افتاد به جایی که آقای غفوریان نشسته بود. خالی بود. رفته بود. خیالم جمع شد و نفس راحتی کشیدم. خودمان را آب کشیدیم و از حمام بیرون آمدیم. توی رختکن از آقای غفوریان خبری نبود. حاج قیدار، صاحب حمام پشت دخیل نشسته بود و از مشتری هایش پول می گرفت. بابام لپ هایش گل انداخته بود. دست به جیبش کرد تا پول حمام را حساب کند. حاج قیدار گفت: «بفرمایید! یک آقای پیش پای شما از اینجا رفت. او پول شما را حساب کرد.» بابام از تعجب چشم هایش گرد شد. - کی بود؟ آشنا بود؟ - ای بابا! بیست سؤالی می پرسى؟ من چه می دانم. آشنای شما بود یا نه! حتماً آشنا بوده که حساب کرده! یک آقای خیلی مؤدب و قد بلند و عینکی بود... بگرد بین آشناست یا نه! من و بابام حاج و واج مانده بودیم و حاج قیدار یک ریز داشت حرف می زد.

توی این وضعیت نمی شد به حرف پدرم گوش نکنم. چهار دست و پا مثل بچه ای که تازه راه افتاده باشد در حالی که دستم را برای یافتن صابون کف حمام می کشیدم کورمال کورمال به دنبال پیدا کردن صابون رفتم. سعی کردم با دقت تمام کف حمام را نگاه کنم و صابون را پیدا کنم. چند بار دستم به مچ پای این و آن خورد و آنها جا خوردند. بالاخره در میان بخار، صابون را دیدم که کنار همان سکویی افتاده بود که آقای غفوریان نشسته بود. دل به دریا زدم و برای برداشتن صابون رفتم. ناگهان صدای آشنایی شنیدم. آقای غفوریان بود که آهسته با یک نفر دیگر حرف می زد:

- حاج محسن. مکان قبلی لو رفته. امروز فرداست که مأمورهای رژیم بریزند و همه را بگیرند. هر طور که صلاح می دانی به بچه ها بگو دستگاه های چاپ را بیرون ببرند. تمام اعلامیه های حضرت امام را هم جمع کنید. پدرم در آمد از بس دنبالت گشتم. وجب به وجب ردت را زدم و اینجا پیدایت کردم.

دل توی دلم نبود. آرام صابون را برداشتم و پیش پدرم برگشتم. بابام این بار به من فرصت نداد. با یک دست محکم نگهم داشت در حالی که با خشم غرغر می کرد و با دست



زیر نظر: بابک نیک‌طلب

۱۲

نوجوان

اسفند ۱۳۹۲

تصویرگر: مریم طباطبائی

بی‌جواب

ای پرنده‌های دور دست!

نقطه

نقطه

با عبورتان

نامه‌ای در آسمان نوشته‌اید

نامه‌ای پر از سؤال

نامه‌ای پر از گلایه‌های سالیان سال

اینکه: «پس چرا

چرا

چرا

زمین کثیف؟

پس چرا

آسمان

چنین کثیف؟»

ای پرنده‌های دور دست!

نقطه

نقطه

رد بالتان

مثل یک سؤال جای خالی است...

مهدیه نظری

می‌نویسم آب

می‌نویسم آب تا چشمان تو

مثل ماهی توی شعرم جا شود

تا دل ماهی نگیرد، تند و تند

می‌نویسم قطره تا دریا شود

می‌نویسم باد، طوفان می‌شود

غصه‌های سنگی‌ات را می‌برد

باز می‌آید سوار واژه‌ها

با خودش دلتنگی‌ات را می‌برد

می‌نویسم خاک شاید بشکند

باز هم گل از گل این باغچه

تا که شاید طرحی از لبخند تو

گل کند در قاب عکس تا قچه

آه اما تو نمی‌خواهی مگر

سینه‌ات شعر مرا از بر کند

می‌نویسم آتش و این شعر را

می‌گذارم تا که خاکستر کند

مهدی مردانی

صدای شب

گوش کن!

صدای شب به گوش می‌رسد

– در سکوت –

در سیاهی شبانه، می‌توان

پیچ درخت‌های باغ را

شنید

می‌توان صدای خواب دیدن کلاغ را شنید

شب، پر از صداست

گوش کن!

شب پُر از صدای رودها و کوه‌هاست

و صدای شب

صدایی آشناست!

جعفر ابراهیمی (شاهد)



معصومه صمدی

۱۳

مهرگان
۱۳۹۲

دیگر از دشمنان ماست؛ دشمنی که به چشم دیده نمی‌شود، اما دشمنی بزرگ است و هدفش جهنمی کردن ماست.

دشمنی شیطان چگونه است و گروه همراه او چه کسانی هستند؟ قرآن در آیه‌ای پاسخ این سؤال‌ها

را داده است: «**آنان که شیطان بر آنها چیره شده و**

یاد خدا را از خاطرشان برده‌است آنان حزب شیطانند آگاه

باش که حزب شیطان زیان کارانند.» (مجادله: ۱۸)

پس حال که کار اصلی شیطان و پیروان او - حزب شیطان - از خاطر بردن یاد خداست. بدانیم هر کار و حرکتی که ما را از یاد خدا باز دارد شیطانی است و باید در مقابل آن مقاومت کرد.

البته شیطان به‌طور مستقیم تسلطی بر انسان‌ها ندارد؛ یعنی اگر کسی خود اجازه ندهد شیطان نمی‌تواند بر او مسلط شود. انسان دارای اراده و اختیار است و خودش باید تصمیم بگیرد شیطان فقط از طریق وسوسه‌های درونی، انسان‌ها را وسوسه می‌کند.

می‌توان با یاد خدا و انجام دادن تکالیفی مثل نماز، دعا، زیارت، رفتن به مسجد، مطالعه کتاب‌های خوب و

پرهیز از نشست و برخاست با دوستان ناباب و

... در برابر وسوسه‌های گاه و بی‌گاه او ایستاد

و در هر حال از خدا

در مبارزه با شیطان

یاری خواست.

ان الشیطان لکم عدوا فاتخذوه عدواً انما یدعوا

حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر (فاطر: ۶)

«البته شیطان دشمن شماست پس او را دشمن خود

بگیرید او حزب و گروهش را فرا می‌خواند تا اهل

آتش سوزان (جهنم) شوند.»

❶ یکی از واقعیت‌های زندگی، وجود دوست و دشمن در زندگی ما انسان‌هاست. همه عوامل و موجوداتی که به شکلی سلامتی، کمال و منافع ما را تهدید می‌کنند دشمن ما به حساب می‌آیند و برعکس، پدیده‌ها و موجوداتی که در جهت منافع، کمال و سلامتی ما گام بر می‌دارند در جرگه دوستان ما جای می‌گیرند. با این طیف وسیع است که ما میکروب‌های مضر میکروسکوپی را در مجموعه دشمنان بزرگ خود جای می‌دهیم و با آنها به شدت و گاه با هزینه‌های گزاف مبارزه می‌کنیم و باکتری‌ها و میکروب‌های مفید را دوستان خوب خود می‌شمیریم و نه تنها آنها را از بین نمی‌بریم که گاه آنها را تکثیر نیز می‌کنیم؛ برای مثال در تبدیل شیر به ماست از آنها بهره می‌بریم.

می‌بینید دوست و دشمن

را نباید فقط در میان

انسان‌ها جست‌وجو

کنیم، شیطان نیز یکی

در پوست دوست

پهلوان وفیل

قسمت اول



نادر فاضلی
تصویرگر: مجید صالحی

پهلوان محمد مالانی از قوی‌ترین پهلوانان ایرانی بود. او از زور بازویش همیشه برای کمک به مردم استفاده می‌کرد. مردم می‌گفتند محال است که کسی بتواند پهلوان زورمند ایرانی را شکست بدهد. همه، او را دوست داشتند.

یک روز سفیرانی از کشور هندوستان به دربار سلطان حسین بایقرا آمدند تا هم هدایایی از طرف پادشاه هند تقدیم کنند و هم پیام دوستی او را به حاکم ایران ابلاغ کنند.



حاکم با خوشحالی هدایا را نگاه می کرد و احساس غرور می کرد. وقتی که هدایا تمام شد، نماینده حاکم هندوستان گفت:

قربان اکنون یک هدیه بسیار خوب برای شما داریم که برای دیدن آن باید به بیرون تشریف بیاورید!

این چه جور هدیه ای است؟!

عجب فیل بزرگی! خدای بزرگ. چه عظمتی در آفرینش این فیل به کار رفته است.

چه فیل بزرگی! به راستی که اگر انسانی گرفتار این حیوان شود جان سالم به در نخواهد برد.

در تمام عمرم چنین حیوان غول پیکری را ندیده ام. به راستی که عجیب است!

عجب حرفی زد. پهلوان با این حرف، رو در روی حاکم ایستاد.

خدا خودش رحم کند.

حضرت حاکم! بستگی دارد که آن انسان چه کسی باشد. خداوند انسان را برتر از حیوان آفریده. من می توانم این حیوان را به زانو درآورم!

ادامه دارد ...



آلما توکل

۱۶

نوجوان

عکس: اعظم لاریجانی

۱ باور کنید خبرنگار کوله‌پشتی به زودی به خاطر آلودگی هوای تهران می‌میرد و بعد شما هم صفحه‌های مجله را ورق می‌زنید و های های گریه می‌کنید. اما حالا چه؟ هی نشسته‌اید و غر می‌زنید و حسودی می‌کنید که چرا خبرنگار کوله‌پشتی در تهران زندگی می‌کند و شما در شهرستان! بعدش هم وسایل خبرنگار کوله‌پشتی اعم از کوله، خودکار، کاغذ، ریکوردر و دوربین به موزه منتقل می‌شود و شماها هی می‌آیید و سرفه‌کنان آن را می‌بینید و یاد زحمات او می‌افتید.

من تهران را دوست دارم. اما زیاد هم دوست ندارم. یک روزهایی فکر می‌کنم این حق ما نیست که خانه‌هایمان تیره باشد و ساعت‌ها در ترافیک بمانیم. حقمان نیست که از شش تا یک ربع به هشت در خیابان باشیم تا به مدرسه برسیم. با همه

من تهران را دوست دارم. اما زیاد هم دوست ندارم

روایای سبز

به وبلاگ مجله هم سرزنشید
weblog.roshdmag.ir/nojavan

هر تهرانی یک گلدان داشته باشد سر جمع می‌شود دوازده میلیون تا گلدان و ممکن است او از خفگی نجات پیدا کند و مجبور نشود از تهران فرار کند. اما باز هم هیچ کس به حرف‌های او اهمیتی نمی‌دهد و هی پاییز و زمستان سرفه می‌کند، هی سرفه می‌کند و دنبال خبر و گزارش می‌دود و هی صدای بوق می‌شنود و هی ماشین می‌بیند. حتی خبرنگار کوله‌پشتی به همه گفته است که روز درخت‌کاری نهال مجانی می‌دهند! بروید بگیرید و بکارید توی باغچه‌هایتان، اما همه مشغول خرید عید و تکاندن خانه هستند و کلاً او اهمیتی برای کسی ندارد. همین است که او گاهی غمگین می‌شود و نمی‌تواند غمگینی‌اش را پنهان کند.

❖ خبرنگار کوله‌پشتی فعلاً باید برود و سوژه گزارش پیدا کند. شاید درباره ماهی‌های قرمز بنویسد. شاید هم درباره رنگی که قرار است سال بعد مد شود... او سرفه‌کنان می‌رود. با کوله‌اش و لواشکش و خودکارش و کاغذهای خیس و دوربینش!

پیوست: خبرنگار کوله‌پشتی خودش می‌داند که گزارشش یادداشت است؛ چون زیاد از توصیف فضا و گفت‌وگو در آن استفاده نکرده. حتی این را هم می‌داند که مطلبش غمگین است و شاید همه با او دعوا کنند. اما خیلی هم خوب می‌داند بهار بیاید خیلی هم شاد می‌شود و گزارش‌های رنگی و شاد می‌نویسد.

درخت‌کاری. البته روزش پانزده اسفند نیست. در این روز آدم‌ها نهال می‌کارند تا هم بتوانند برای درخت‌هایی که در طول سال قطع می‌شوند برای آیندگان جایگزینی داشته باشند و هم به جذب دی‌اکسید کربن و تولید اکسیژن کمک کنند.

البته در ایران این روز به معنی نزدیک‌شدن فصل زایش و رویش هم است، اما خبرنگار کوله‌پشتی فکر می‌کند این روز باید در تهران هر روز باشد تا مردم تهران از خفه‌شدن نجات پیدا کنند ولی هیچ کس به حرف‌های او اهمیت نمی‌دهد که مردم صبح به صبح می‌دوند دنبال کارهایشان و جمعه به جمعه هم می‌روند به پارک‌های مصنوعی دور شهر و تازه روی درخت‌ها خط می‌اندازند. به خاطر همین است که خبرنگار کوله‌پشتی آرزو دارد در آینده برود توی یک شهر دور اما همه او را با تعجب نگاه می‌کنند و به او می‌گویند: وای!

آنها نمی‌دانند که نداشتن اکسیژن چیز بدی است. آنها فکر می‌کنند فقط نداشتن امکانات چیز بدی است. خبرنگار کوله‌پشتی می‌ترسد که یک روز تهران هم مثل آفریقا تبدیل به صحرا شود چون هیچ کس به درخت‌ها اهمیت نمی‌دهد و دیگر کودکان و نوجوان‌ها هم برای خودشان گلدان ندارند. مادر خبرنگار کوله‌پشتی برای او تعریف کرده است که آن موقع‌ها هر بچه‌ای برای خودش گلدان داشت و تویش لوبیا می‌کاشت و آن‌قدر مراقبش بود که بالاخره لوبیا می‌داد و لوبیاها را می‌ریختند توی قرمه سبزی.

خبرنگار کوله‌پشتی فکر می‌کند که اگر

اینجا هر سال اسفند در حالی که خانه‌مان بوی وایتکس می‌دهد و همه

چیز لوله شده است و همه چیز با شلنگ شسته می‌شود از جمله کاغذهایم! بلند می‌شوم و به خیابان‌ها می‌روم و درخت‌ها و ابرهای تهران را می‌شمرم و زل می‌زنم به وارونگی هوا که دیگر شهرها آن را ندارند. من به ماسک‌هایی که روی صورت آدم‌هاست نگاه می‌کنم. به صورت‌هایشان که انگار از صورت مردم دیگر شهرها طوسی‌تر است و با چشم‌های گرد، دی‌اکسید کربن‌ها را نگاه می‌کنم.

سجاد دو سال است به خاطر شغل پدرش به تهران آمده. می‌گوید: «هوای تهران واقعا بد است. آن موقع که ما همدان بودیم هوا خیلی خوب بود. اما اینجا آدم تنگی نفس می‌گیرد.» پارمیس هم می‌گوید:

«تهران چیزهایی دارد. که بقیه شهرها ندارند، اما بعضی وقت‌ها آن‌قدر ترافیک و کثیفی‌اش زیاد می‌شود که آدم دوست دارد برود توی جنگل‌هایی زندگی کند که در فیلم‌ها نشان می‌دهند، برق و آب هم نداشته باشد اما دور و برش سبز باشد.»

خبرنگار کوله‌پشتی فکر می‌کند دلیل بداخلاقی مردم تهران همین شلوغی‌ها و کثیفی‌هاست. بعد دلش می‌گیرد و غمگین می‌شود.

❖ کاشتن درخت مهم است. در همه کشورهای دنیا روزی هست به اسم روز

آدم دوست
دارد برود توی
جنگل‌هایی زندگی
کند که در فیلم‌ها
نشان می‌دهند



ترجمه:
ملیحه ظریف شاهسون نژاد

عجایب آفرینش

۱۸

جانوران

❶ قلمرو جانوران پر است از شگفتی‌هایی که از چشم انسان دور است.

فقط در دنیا بیش از یک میلیون گونه سوسک وجود دارد که از نظر شکل، اندازه و رنگ متفاوت هستند. برخی شاخک دارند و بعضی ندارند، اما همگی جزو خانواده سوسک‌ها به شمار می‌آیند. در میان جانوران شما بیشتر، گونه‌هایی را می‌شناسید که قوی بوده‌اند و توانسته‌اند خودشان را با شرایط محیطی وفق داده، در سطح دنیا تکثیر شوند، اما هستند جانورانی که در محیط‌های غیر قابل سکونت با تغییر رفتار، و فیزیک بدنشان تبدیل به گونه‌های عجیبی شده‌اند، مثل قورباغه‌ای که شبیه مارمولک شده‌است یا پروانه‌ای که در واقع یک حلزون است در این شماره با برخی از این جانوران عجیب آشنا می‌شویم.

موش کور با هر سرعتی که جلو برود، قادر است با همان سرعت عقب‌عقب برگردد.

درد احساس نمی‌کند.

خصوصیات

هرگز به
سرطان مبتلا
نمی‌شود.

بدنش نسبت به پستانداران
هم اندازه خودش سی درصد
کمتر سوخت و ساز می‌کند.

در میان موش‌ها
بیشترین طول عمر را
دارد (۲۸ سال).

موش یا زنبور؟! ❶

❶ لانه موش کور صحرایی شبکه‌ای از تونل‌هاست که در زیر علفزارها حفر می‌کند. در این تونل‌ها هوا جریان ندارد و دمای آنها در روز گرم و در شب بسیار سرد است. اگر چه این جانور در محیطی خشن و بی‌رحم زندگی می‌کند، اما لانه‌اش مثل کندوی زنبور عسل است و در هر لانه کارگرهای تمیز و یک ملکه وجود دارد.

مورچه‌های کوزه عسل

❶ مورچه‌های کوزه عسل در واقعیت انبارهای ذخیره غذایی زنده‌اند. این مورچه‌ها در نواحی بیابانی و نیمه‌بیابانی زندگی می‌کنند. پس از فصل باران در بیابان، با رشد کردن گل‌ها و گیاهان، مورچه‌های کارگر بلافاصله شهد آنها را جمع‌آوری می‌کنند و مورچه‌های کوزه عسل را با آن شهد تغذیه می‌کنند. به همین علت است که این مورچه‌ها به نام کوزه عسل معروف هستند. در ایام خشکسالی که مورچه‌های کارگر با

کمبود غذا روبه‌رو می‌شوند، با شاخک‌هایشان شکم متورم مورچه‌های کندوی عسل را لمس می‌کنند. باین کار، آنها شهد ذخیره شده را قی می‌کنند و به این ترتیب، ساکنان لانه

از این ذخیره غذایی تغذیه می‌کنند.

مورچه‌های کوزه عسل بر اثر سنگین بودن و متورم شدن شکمشان، در هر بخشی از لانه که باشند، ساکن می‌شوند و نمی‌توانند حرکت کنند. آنها غالباً از سقف لانه آویزان می‌شوند.



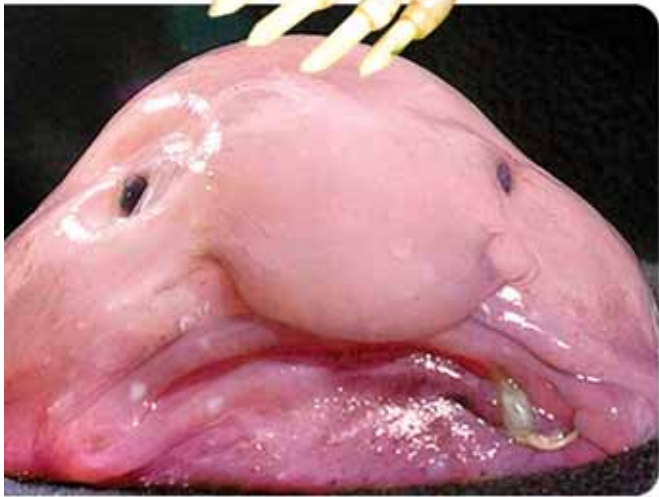


موش دماغ ستاره‌ای

این پستاندار در کمتر از ۱/۵

ثانیه طعمه خود را شکار می‌کند و می‌بلعد.

راز سرعت او در بینی عجیبش است. بینی‌اش ۲۲ زائده دارد که مثل چنگ عمل می‌کند. نوک این زائده‌ها ۲۵۰۰۰ گیرنده فوق حساس دارد که به آن عضو آیمری می‌گویند. موش دماغ ستاره‌ای شناگر قابل‌است و با استفاده از توانایی بینی‌اش جانوران بسیار کوچک و سخت‌پوستانی را که دوست ندارند آرام آرام خورده شوند، می‌بلعد. لانه او یک شبکه تونلی در حدود ۲۷۰ متر است که در حاشیه رودخانه‌ها می‌سازد. حساسیت بینی این جانور از عملکرد سلول‌های مغزی‌اش بیشتر است. این موش قادر است در تاریکی مطلق و حتی در زیر آب شکار کند. حساسیت زائده‌های او به قدری است که از فاصله سی کیلومتری به وجود یک کرم پی می‌برد.



ژله‌ای در اعماق دریا

نام این جانور ژله‌ای، ماهی حبایی است که سازگاری زندگی در هشتصد متری عمق آب را دارد. در این عمق فشار آب هشتاد بار بیشتر از سطح دریاست و برای انسان حتی غواص با استفاده از تجهیزات غیرممکن است. جانوران این بخش از دریا ترجیح می‌دهند خود را کف زمین بکشند، اما ماهی حبایی بسیار تنبل است. او با استفاده از قابلیت بدنش خود را در آب رها می‌کند و با کمک جریان آب به این سو و آن سو می‌رود. این ماهی می‌تواند توده بدنش را سبک‌تر از آب کند او حتی برای شکار به خودش زحمت نمی‌دهد و هر چه را که از مقابلش رد شود می‌بلعد!

ماهی حبایی ماده، تنبل‌تر از نوع نر آن است. بعد از تخم‌گذاری به بهانه مراقبت از تخم‌ها روی آنها می‌خوابد و تا زمان خارج شدن بچه‌ها از درون تخم‌ها تکان نمی‌خورد.



برخورداری از محبت
پدر و مادر

نام نیک

مسکن
مناسب

شناسنامه



خوراک
مناسب



تخلیل
و
باسواد شدن

تخلیل
و
باسواد شدن

عدم تمسک

در خانواده

سلامتی

پوشاک
مناسب

توجه لازم
عدم تبعیض



ارایه
محترمانه
نظرات

عدم تمسخر

در مدرسه

عدم
تنبیه
بدنی



محقق

محیط زندگی
و
عالم آفرینش

در محیط زندگی
و
کشور

استفاده از
محیط سالم
و پاک



استفاده
از

خدمات

مناسب

پرستی

داشتن
امنیت

استفاده
از
خدمات
مناسب
بهداشتی

- آبادانی محیط
- رعایت پاکیزگی
- حفظ و مراقبت از آ
- مراقبت از حوض
- رعایت بهداشت

حق: چیزهایی است که یک انسان
به دلیل مقام انسانی اش شایستگی داشتن آنها را دارد

مسئولیت: وظایفی است که هر یک از ما به عهده داریم
و انتظاری رود آنها را انجام دهیم

تشریفات

عبادت

پیروی از دستور

در نزد خدا

مسئولیت

حق
حیات یا
زندگی

در برابر
مسلمانان
جهان
(امت اسلامی)

مسئولیت‌ها

با اعضای جامعه

انجام تکالیف

حفاظت از
اموال مدرسه

رفتار مناسب با همسایه

همکاری با مسئولان محل

در برابر مخون شهیدان

تلاش برای پیشرفت کشور

نسبت به خودم

مراقبت‌ها

استغذرها

دروغ
نکفتن

از
برابر خطرات

از
میزان
خواب

از
مناسب
غذای

از
اعفی
بن

نسبت به دیگران

با
اعضای
خانواده

با
معلمان و مدرسه

رعایت
مقررات
مدرسه

همکاری
در
خانواده

اطاعت از پدر و مادر
انجام وظایف خود
کمک به برادر و خواهر
تندی نکردن با
پدر و مادر

تلاش برای آموزش

مهربانی با همکلاسی‌هایم

برخورد محترمانه
با مسئولان مدرسه

گوش دادن
تدوین‌های
معلم





ناین

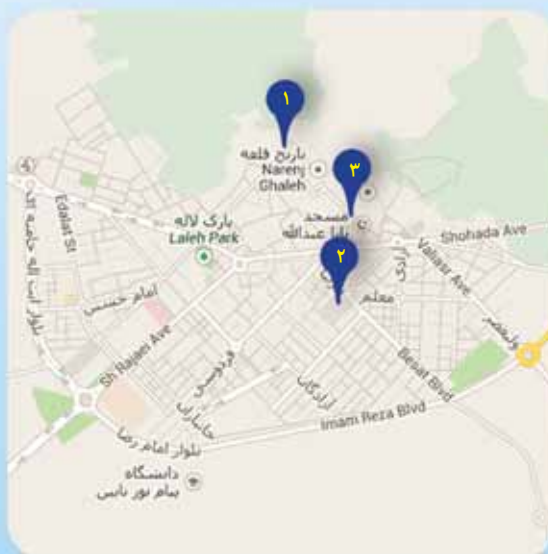
شهر آب انبارها

زهره کریمی عکس: هاتف همایی

شهری کویری و تاریخی که در کنار کویر مرکزی ایران و در استان اصفهان جا گرفته است. زمانی که وارد شهر می‌شوی قدمت آن را می‌توانی از روی بناهای تاریخی؛ همچون نارین قلعه حدس بزنی. قدیمی‌ترین بنا مربوط به دوره ایران باستان (هخامنشیان) است که در زمان ساسانیان یکی از مراکز مهم اداری بوده است.

نامش را از گیاهی باتلاقی به نام «نی» گرفته‌اند. شهر مساجد و مدینه‌العرفا از نام‌های دیگر ناین در دوره‌های مختلف تاریخ است که اهمیت این شهر را در طول تاریخ نشان می‌دهد.

شاید اولین بنایی که نگاه هر بیننده را به خود جذب کند بادگیرهای بلند و آب‌انبارها باشند. این آب‌انبارها به خاطر آب‌وهوای کویری ناین ساخته شده‌اند. آب‌انبار مهم‌ترین منبع برای تأمین آب در فصول گرم سال است. هر آب‌انبار دارای یک مخزن آب است که سقفی گنبدی شکل بر بالای خود دارد و یک یادوبادگیر برای خنک‌نگه‌داشتن آب و تعدادی پله که به مخزن آب می‌رسند. هر محله برای خودش یک آب‌انبار داشته که هنوز هم پا برجاست. شهر ناین با داشتن



۲۲
تور
۸۵۸۱

۱ ▶ مسجد جامع

در قرن دوم هجری و به شکل مسجدهای عربی ساخته شده است. یک مناره و یک گنبد دارد. می‌گویند منبر این مسجد شبیه منبر مسجد مدینه‌الرسول (ص) است. ارتفاع مناره ۲۸ متر و به صورت هشت ضلعی است.



۱ و ۲ مصلی

باغ بزرگی به جا مانده از دوره قاجاریه که در قسمتی از آن مقبره چند تن از بزرگان خاندان پیرنیا قرار دارد. بادگیرهای مصلی از زیباترین بادگیرهای نایین است.

بیش از پنجاه آب‌انبار به شهر آب‌انبارها معروف است. شهر از دو قسمت بافت قدیم و جدید تشکیل شده. که بافت قدیم به هفت محله تقسیم شده است. هر محله برای خود حسینیه جداگانه دارد که از آن برای برگزاری مراسم عزاداری استفاده می‌کنند.

از صنایع دستی نایین می‌توان به فرش دست‌باف که شهرت جهانی دارد، گلیم و عبا اشاره کرد. عباها به شیوه کاملاً سنتی در کارگاه‌های عبا‌بافی بافته می‌شود که دیدن این کارگاه‌ها خالی از لطف برای بازدیدکننده‌ها نیست.

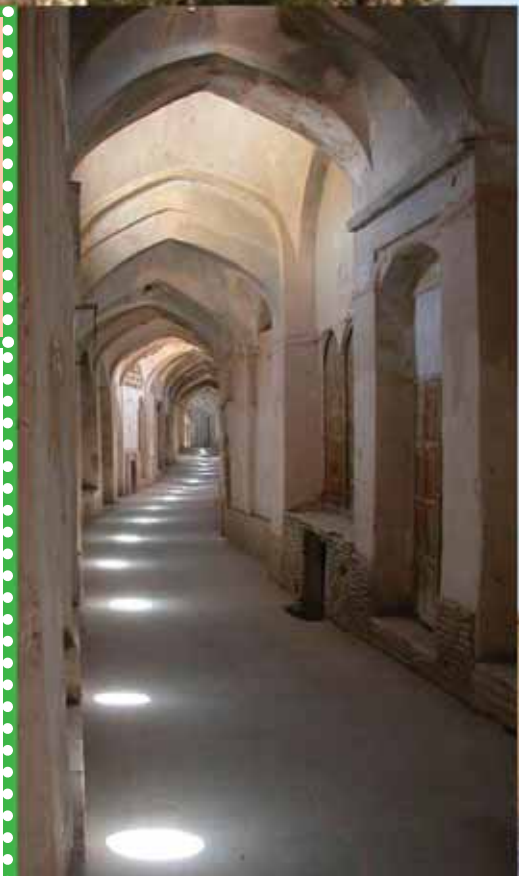


۳ بازار نایین

به طول ۳۴۰ متر، با قدمتی ۸۰۰ ساله است. بازار تا سی سال قبل رونق داشت، اما در حال حاضر از صد مغازه فقط تعداد اندکی فعال هستند. بازار سقفی گنبدی شکل دارد و در عبور از پیچ و خم‌هایش می‌شود گذر تاریخ را لمس کرد.

۱ خانه پیرنیا (موزه مردم‌شناسی)

از خانه‌های سنتی نایین است که در دوره صفویه ساخته شده و متعلق به خاندان پیرنیاست که از حاکمان شهر بوده‌اند. اما در حال حاضر تبدیل به موزه شده و در آن ابزار، وسایل، پوشاک و به‌طور کلی فرهنگ مردم کویر به نمایش گذاشته شده‌است. تزئینات و نقاشی‌های داخل خانه هم بسیار جالب و دیدنی است.



نان خالی



محمود پوروهاب

۲۴

نوجوان

تصویرگر: وحید خاتمی

است ذره‌ای گوشت نخورده‌ام.»

مردی که پهلوی او نشسته بود خندید و گفت: «چه می‌گویی دوستم! ما یک کاسه شیر و یک قرص نان تازه نمی‌توانیم فراهم بکنیم، آن وقت تو از گوشت حرف می‌زنی.»

پسر نوجوان با کوزه آب آمد و آن را روی سفره گذاشت. کارگرهای فقیر در ظرفشان آب ریختند. بسم‌الله گفتند و مشغول خوردن شدند. آنها تکه‌های نان خشک را توی آب فرو می‌کردند و می‌خوردند. در همین موقع سواری را دیدند که از دور به سوی آنها می‌آمد. پسر نوجوان گفت: «فکر می‌کنید این اسب‌سوار کیست؟»

یکی از کارگرها گفت: «فکر می‌کنم حسین بن علی (ع) است. آخر او مزرعه‌اش همین طرف‌هاست، کمی بالاتر از اینجا، حتماً برای سرکشی به مزرعه‌اش رفته

چند کارگر در مزرعه کار می‌کردند. آفتاب در وسط آسمان می‌درخشید. هوا خیلی گرم بود و عرق از سر و رویشان می‌چکید. کارگر سیاه‌پوست عرق صورتش را پاک کرد و به آسمان نگاه کرد و بعد رو به کارگرهای دیگر گفت: «من که خیلی خسته و گرسنه‌ام کمی استراحت کنیم.» کارگرها دست از کار کشیدند. دست و صورتشان را در جویباری شستند و زیر سایه درختی کنار راه نشستند. بعد از کمی استراحت، نماز خواندند. یکی سفره کوچکی پهن کرد و چند تکه نان خشک و چند دانه خرما روی سفره گذاشت. همه به نان‌های خشک خیره شدند. مرد سیاه‌پوست آه کشید و گفت: «یکی برود آب بیاورد، آخر این نان‌های خشک که بدون آب از گلولی ما پایین نمی‌رود.»

پسر نوجوانی که بین آنها بود از جا بلند شد و گفت من می‌روم. کوزه‌ای برداشت و به سوی جویبار رفت. مردی که ریش قهوه‌ای داشت، گفت: «چه می‌شد ما هم یک روز غذای درست و حسابی می‌خوردیم. باور کنید چند ماه



بخور!»

امام نگاهی به سفره کوچک آنها کرد. از اسب پایین آمد. افسار اسبش را پای درخت بست و کنار آنها روی زمین نشست. همه از دیدن امام خوشحال بودند. امام به تک تک آنها نگاه کرد، حالشان را پرسید و همراه آنها چند لقمه غذا خورد. پسر نوجوان که از دیدن امام حسین، از همه بیشتر خوشحال بود، گفت: «آقا ببخشید که غذای ما فقط همین نان خشک است.

ما فکر نمی کردیم شما دعوت ما را قبول کنید.» امام حسین (ع) دست هایش را بالا برد، خدا را شکر کرد و گفت: «خدا آدم های مغرور و خودپسند را دوست ندارد؛

آدم هایی که فکر می کنند از همه بالاتر و بهتر هستند.» بعد از جا بلند شد و گفت: «حالا که شما مرا بر سر سفره خود دعوت کردید، من همه شما را به خانه خود دعوت می کنم. همه فردا مهمان من هستید.» کارگرا با خوشحالی قبول کردند. روز بعد، ناهار همه به خانه امام رفتند. امام دستور داده بود بهترین غذاها را برای آنها درست کنند. کارگرهای فقیر در خانه امام خوشمزه ترین غذاها را خوردند. بعد از غذا امام به هر کدام از آنها یک دست لباس نو هدیه داد. کارگرا که از محبت و مهمان نوازی امام خوشحال و راضی بودند، صورت زیبای او را بوسیدند و برایش دعا کردند.

منابع

۱- علامه مجلسی، تاریخ چهارده معصوم
۲- حسین عمادزاده، مجموعه زندگانی چهارده معصوم

بوده است.»

مرد ریش قهوه ای گفت: «فکر می کنم خودش باشد. بله، خود آقا امام حسین (ع) است. من که خیلی از او خوشم می آید.

مردی واقعی است. بسیار باشهامت و خوش کلام.» کارگر سیاه پوست گفت: «من هم مثل تو خیلی او را دوست دارم. کاش همه مثل او خوب و بخشنده بودند، آن وقت دنیا بهشت می شد.»

مرد ریش قهوه ای گفت چه خوب است او را دعوت کنیم تا با ما غذا بخورد، اما یکی از کارگرا گفت: «نه، او فرزند پیامبر خداست. شاید اگر او را دعوت کنیم ناراحت شود. آخر نمی شود که او با آن همه بزرگی کنار ما کارگرهای فقیر روی خاک بنشیند و این نان های خشک را بخورد.»

دیگری گفت: «همین طور است، من که خجالت می کشم با این سر و وضع او را دعوت کنیم، آبرویمان می رود.» مرد ریش قهوه ای گفت: «فقط برای احترام به او تعارف کنیم.» امام حسین (ع) سوار بر اسب نزدیک و نزدیک تر شد. اسب با دیدن کارگرا شیهه کوتاهی کشید. کارگرهای فقیر به احترام او از جا بلند شدند.

- سلام ای فرزند رسول خدا.

امام افسار اسبش را کشید. ایستاد و جواب سلامشان را داد. مرد ریش قهوه ای گفت: «ای فرزند رسول خدا، هوا گرم است. بیا زیر سایه درخت کمی استراحت کن و از غذای فقیرانه ما





آثار رسیده شما

زیر نظر علیرضالیش

۲۶

خوبان
۱۳۹۲

زیر ذره بین

بنگر در دریای فرداها

چه امیدها جاری است
چشم در راه فردایت
آسمانی بس آبی ست

بنگر قایق شادی‌ها
چه ساده تو را می‌خواند
شاید دریای خاموشش
به وجود تو می‌بالد

آسمان اینجا، در این قایق
پر از شور است، پر از امید
قایق‌ران این قایق
خودش نور است، خودش خورشید

در دریای فرداها
همیشه فرصتی باقی ست
همیشه یک ماهی دیگر
برای هر کسی باقی است

نگار فلاح / مرودشت

دوست خوبم، نگار فلاح

شعر خوبت را خواندم. خیلی خوب است که در مورد
امید و امیدواری سروده‌ای. قالبی که در آن شعر گفته‌ای
نامش قالب چهارپاره است. در این قالب همان‌طور که
می‌دانی در هر بند چهار مصرع وجود دارد که باید مصرع
دوم و چهارم با هم هم‌قافیه باشند. تو خوب از پس گفتن
یک چهارپاره برآمده‌ای. هر چند هنوز باید در مورد وزن
و قافیه چیزهای بیشتری بخوانی و بدانی. برایت آرزوی
موفقیت می‌کنم.

گلچین

جنگ نابرابر

شب بود، شبی تاریک و بیمناک
ستاره‌ها در دستان مرگ، آرام گرفته بودند. ماه می‌دوید به
دنبال آینده

سنگر می‌دوید به دنبال سنگری دیگر
دشت می‌دوید به دنبال پای رفتنی
و دهانم که دست طلبی داشت ز عطش
دست طلبی که انتهای راهش، به سوی اشک هایم ختم می‌شد
و خدایی که از آن بالاها تنهایی دل را می‌دید
زخم‌های سنگرها را می‌دید

سجاده خون را می‌دید
ناگهان بغض تفنگی ترکید
تیری از آن سوی سنگرها سینه سربازی را شکافت تا برود
رنگ از صفحه زندگی
سنگرها خالی شدند

نردبان مرگ می‌رفت به بام شهادت
ایرانیان در این سوی سنگرها تفنگ ایمان به دست داشتند
سربازی می‌دوید پی‌آواز شهادت
خون در پی جاری شدن می‌گشت
تشنگی فریاد می‌زد
دشت می‌رقصید
مرگ قمقمه ساکت بود
باد دفن می‌کرد کلاه تیر خورده را

فاطمه علیزاده حداد / تهران

شاگرد تنبل

باز بوی امتحان آید همی
صفر، یار مهربان آید همی
ما ز تعلیم و تعلم خسته‌ایم
دل به امید قلب بسته‌ایم
ما برای کسب مدرک آمدیم
نی برای درک مطلب آمدیم

سید محمدحسین خاتونکی / تهران

نمکدان

آموزش تنیس

یکی داشت توی دریا غرق می‌شد، بلند بلند داد زد: «کمک، من شنا بلد نیستم!» غضنفر که از آنجا رد می‌شد گفت: «حالا منم تنیس بلد نیستم، باید داد بزنی؟»

حسین رضوی / شیراز

فکر بکر

امسال هر کس می‌آمد خانه ما عید دیدنی، بهش می‌گفتم وای چقدر چاق شدی!
طرف از همان خانه ما شروع می‌کرد به رژیم گرفتن.
کلی به اقتصاد خانواده کمک کردم!

دریا عطار / تهران

گوشه وسط

یک نفر یک دویست تومنی پیدا کرد که وسطش سوراخ بود. گفت: «اینم از شانس من. وسطش گوشه نداره.»

علی امیری / تهران

گواهی نامه

غضنفر چندبار در امتحان گواهی نامه رانندگی شرکت کرد، اما هر بار رد شد. روزی پلیس جلوی ماشینش را گرفت و گفت: «گواهی نامه!»
غضنفر: «مگه دادین که می‌خوان؟»

گلنوش بختیاری / ساری

مادر خوب باید

۲: راز نگهدار باشد

وقتی اولیای مدرسه از ما می‌خواهند به مادرمان بگوییم تا به مدرسه بیاید، لابد یک چیزی می‌دانند که نمی‌گویند به بابایت بگو بیاید مدرسه! آنها می‌دانند که بابای آدم خیلی زحمت می‌کشد و کار زیاد می‌کند و روزها خانه نیست و شب‌ها وقتی که به خانه می‌آید باید ناراحت نشود و بچه‌اش را دعوا نکند پس مادر آدم را صدا می‌کنند تا او با مهربانی به آدم بگوید که جز جگر گرفته! خسته شدم از بس دويدم دنبالت، درست را بخوان! و به بابایمان نگوید.

۳: کدبانو باشد

کدبانو باشد ولی به آدم گیر ندهد که هی دست و پایش را بشوید و توی گل‌ها نرود و زانوی شلوارش را پاره نکند و این را بداند که اگر آدم آنجا با کله توی دروازه نمی‌رفت و گل نمی‌زد آن وقت کسی توی مدرسه داد نمی‌زد: اصغر پا طلایی، اصغر کله دایی! و از کله‌اش تعریف نمی‌کردند و به او روحیه جنگندگی نمی‌دادند! و از بوی جوراب آدم ناراحت نشود و نگوید که بوی گربه مرده می‌دهد.

۴: استعدادیابی کند

وقتی مادری روی دیوار، نقاشی رونالدو را قشنگ‌تر از عکسش ببیند، خودش را ناراحت نکند و دنبال بچه با استعدادش نکند. مگر یک دیوار سفید پذیرایی چقدر ارزش دارد که مادر مهربان آدم خودش را ناراحت کند و هی بگوید: «آخرش از دستت سخته می‌کنم، می‌میرم!» عوضش نگاه کند به موهای رونالدو که عین خودش کشیده شده و دارد به بارسلونا گل می‌زند! و اگر او بچه‌اش را تشویق کند و با او مهربان باشد، بچه هم یا رونالدو می‌شود یا ون گوگ که بعد از مُردنش نقاش معروفی شد!

نتیجه‌گیری: ما از این نوشته نتیجه می‌گیریم که باید آدم مادرش را دوست داشته باشد تا وقتی خدای نکرده مریض شد و او مشق‌هایش را ننوشت آقا معلم حرقش را باور کند و به او صفر ندهد!

به نام خداوندی که مادر را آفرید و بهشت را زیر پایش قرار داد و به ما فهماند که باید به مادرمان احترام زیاد بگذاریم. و اما یک مادر خوب باید:

۱: آشپز باشد

مادر آدم باید آشپز خوبی باشد. البته نه اینکه هر روز آش پیزد و به بچه‌اش بدهد و او هم - بی‌تریتی است - باد توی دلش جمع بشود و هی اجازه بگیرد که به دست‌شویی برود و آقا معلم فکر کند که دروغ می‌گوید و او را توی کلاس نگه دارد تا به قول بابایمان بشود آنچه نباید بشود! آشپز باید بتواند آش پیزد، ولی جمعه‌ها، درست است که بابای آدم هم خانه است و با آدم سر دست‌شویی مسابقه می‌دهد، ولی از مدرسه بهتر است.





کیا کاردک و سیامارمولک

کیا ورزشکار می شود

۲۹

نوجوان

تصویر گر: بهرام ارجمند نیا

را به پشت سیا کوبید و توپ در برگشت توی دروازه خودی؛ جا گرفت. توپ بعدی را هم سیا در یک برگشت اشتباهی درون دروازه خودشان جا داد. بازی داشت ۲۱ بر هیچ تمام می شد که سینا؛ داور مسابقه تصمیم گرفت کیا کاردک و سیا مارمولک را با دو تا کارت قرمز اخراج کند.

سیا مارمولک و کیا کاردک بعد از داد و هوار و خط و نشان کشیدن برای سینا مجبور شدند زمین بازی را ترک کنند و بقیه بازی را از کنار زمین تماشا کنند. بعد از چند دقیقه حوصله کیا کاردک سر رفت و گفت: «سیا، بیا وزنه برداری کنیم.» سیا دماغش را بالا کشید و فش فشی کرد و گفت: «ما که وزنه نداریم.» کیا گفت: «من یه فکری دارم.»

نیم ساعت بعد بازی فوتبال تعطیل شده بود و همه بچه های کلاس دور سیا مارمولک و کیا کاردک حلقه زده بودند تا یک مسابقه وزنه برداری را از نزدیک ببینند.

کیا کاردک، سیا مارمولک را از زمین کند و در حرکت یک ضرب بالای سر برد. بچه ها همه کیا را تشویق کردند. کیا جوگیر شد و از همان جا سیا را ول کرد روی زمین و به تماشاچیان تعظیم کرد. سیا با دست افتاد پایین و چیزی اش نشد، ولی تا چند روز دست و پایش درد می کرد.

❶ زنگ ورزش بود. بچه ها دو طرف زمین جمع شده بودند و یار کشی می کردند. آرش گفت: «من، من.» منصور گفت: «تو، تو.» آرش گفت: «کشیدم.» منصور گفت: «کیو؟» آرش نگاهی به بچه های کلاس انداخت. کیا کاردک گردن کشید و با اشاره چشم و ابرو و تهدید به آرش فهماند که باید او را بکشد. سیا مارمولک هم به کیا اشاره کرد و کله اش را به نشانه نفی تکان داد و بعد به خودش اشاره کرد که یعنی من را بکش. آرش به سمت دیگری اشاره کرد و گفت: «ناصر رو کشیدم.» ناصر به تیم آرش پیوست. حالا نوبت منصور بود که یار کشی کند. منصور هم سیا و کیا را به عنوان یار انتخاب نکرد. یار کشی تمام شد و کیا کاردک و سیا مارمولک به عنوان یار نخودی به تیم ضعیف تر پیوستند. ابتدای بازی یک توپ سرگردان به سیا مارمولک رسید که در دفاع تیم ایستاده بود و سیا با تمام قوا توپ را به سمت دروازه خودی؛ یعنی کیا کاردک شلیک کرد و کیا با زحمت توپ را برگرداند و بعد سر سیا داد زد: «سیا، این دروازه خودمونه، یه بار دیگه این کار رو بکنی چنان می زنمت که پخش زمین بشی و هیچ کاردکی ام نتونه جمعیت کنه.» توپ بعدی به کیا کاردک رسید. کیا هول شد و توپ

خَدْعُ صَاحِبِ الْبَقَالَةِ



انجَحْ

قَالَ بَخِيلٌ لِابْنِهِ: «انْجَحْ هَذِهِ السَّنَةَ وَأَنَا أَشْتَرِي لَكَ كُرَةً.»
حَاوَلَ الْوَلَدُ وَنَجَحَ. أَبُوهُ اشْتَرَى لَهُ كُرَةً. وَقَالَ لَهُ:
«لَوْ تَنَجَّحَ فِي السَّنَةِ الْقَادِمَةِ أَيْضًا: أَنْفَخْتُهَا لَكَ.»



مَاذَا يَبْقَى؟

كَانَ الْأَوْلَادُ جَالِسُونَ فِي جَلْسَةِ امْتِحَانِ الرِّيَاضِيَّاتِ. أَحَدُ التَّلَامِيذِ كَانَ لَا يَعْرِفُ
جَوَابَ (... = ٤-٤)
سَاعَدَهُ الْمُعَلِّمُ وَقَالَ لَهُ: «يَعْنِي عِنْدَكَ أَرْبَعَةُ بَرْتَقَالَاتٍ وَتَأْكُلُ كُلَّهَا؛ وَالْآنَ قُلْ
لِي مَاذَا يَبْقَى؟»
أَجَابَ التَّلَامِيذُ: «يَبْقَى الْقَشْرُ.»



خَدْعُ صَاحِبِ الْبَقَالَةِ

دَخَلَ وَلَدُ الْبَقَالَةِ ثُمَّ خَرَجَ وَضَحَكَ. سَأَلَهُ صَدِيقُهُ: «لِمَاذَا تَضَحَكَ؟»
فَقَالَ: «خَدَعْتُ صَاحِبَ الْبَقَالَةِ.»
فَقَالَ: «كَيْفَ خَدَعْتَهُ؟!»
فَأَجَابَ: «أَعْطَيْتُهُ النُّقُودَ وَلَكِنْ مَا اشْتَرَيْتُ شَيْئًا.»

۱۹ چگونه	۱ نامہ
۲۰ کلاسها	۲ دریا
۲۱ چقدر	۳ داری
۲۲ آب	۴ انار
۲۳ منع کرد	۵ ما
۲۴ روز	۶ پروردگار
۲۵ فهمید	۷ اندوهگین شد
۲۶ میوه	۸ نه
۲۷ راست	۹ بر تو لازم است
۲۸ پیراهن	۱۰ سنگ
۲۹ خوشحال شد	۱۱ بازیکنان
۳۰ بسیار	۱۲ ایشان
۳۱ افتاد	۱۳ پنجره
۳۲ به جز	۱۴ زنان
۳۳ شاه	۱۵ اولی
۳۴ در	۱۶ کلیدها
۳۵ عکس	۱۷ مادر
۳۶ رازها	۱۸ لباسها



Mohammad Ali Ghorbani

Energy

A Joke to Think

PUPIL: "Would you punish me for something I didn't do?"

TEACHER: "Of course not."

PUPIL: "Good, because I haven't done my homework."...



A Quote to Think

Every time I find the meaning of life, they change it....



Find These Words on the Table

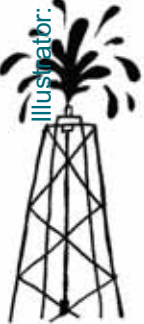
COAL
DAM
ELECTRIC
FUSE
GAS
NUCLEAR
OIL
PLUG
SOLAR
WIND

Q	F	P	V	W	Y	N	B	P	F	B	S	R	G	C
A	E	B	S	L	V	A	Z	T	O	I	L	F	Z	R
F	L	M	E	D	A	M	S	B	E	H	Y	N	O	A
A	E	I	G	U	H	O	U	Q	M	S	Y	B	W	E
K	C	S	W	Z	I	B	C	E	T	R	J	F	S	L
A	T	F	Y	V	G	Y	D	F	G	A	F	U	C	C
B	R	A	A	M	U	G	Y	F	B	H	F	J	X	U
R	I	B	A	L	L	A	Y	K	N	I	B	W	D	N
M	C	H	W	B	P	M	W	U	O	O	G	H	A	O
I	U	N	B	C	O	Y	L	J	C	P	Y	C	G	K
U	N	C	B	J	W	C	L	L	R	R	Z	N	O	O
I	Z	Z	X	P	K	Y	K	A	L	M	W	E	H	R
S	Z	P	M	C	O	D	L	A	D	W	Q	I	Z	M
A	T	T	U	Y	J	O	S	Q	V	F	W	Z	N	P
G	V	C	L	J	S	K	V	Z	P	Q	M	W	A	D

A Riddle to Think

What happens when you throw a green rock in a Red Sea? It becomes wet!

Illustrator: Sam Salmassi



PLUG



FUSE

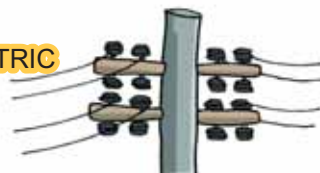


COAL

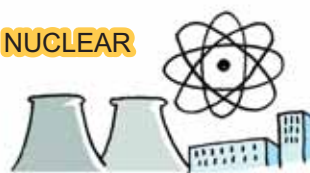


SOLAR

ELECTRIC



NUCLEAR



WIND



GAS



DAM



عروسک سبزه



وسایل لازم:

- یک قاشق غذاخوری تخم چمن تازه (تخم چمنی که یک سال از تهیه آن نگذشته باشد).
- می‌توانید از عطاری‌ها تهیه کنید.
- پودر چوب یا همان خاک اره را از نجاری‌ها بگیرید و آن را الک کنید تا خرده چوب‌های درشت از آن جدا شوند.
- جوراب زنانه کرم رنگ که سوراخ یا در رفتگی نداشته باشد.
- سوزن و نخ کرم رنگ
- روبان و چشم عروسک برای تزئین عروسک
- خلاقیت فردی

بوی عید وقتی با خودش عطر شکوفه و سرسبزی و زندگی می‌آورد، گویی نیرویی عجیب به آدم انرژی حرکت می‌دهد.

حتی اگر تصمیم نداشته باشی برای عید کاری انجام بدهی، بوی نوروز تو را به حرکت وادار می‌کند و می‌شوی و کاری را برای ورود بهار انجام می‌دهی!

سبز کردن سبزه یکی از کارهایی است که برای خوش آمدگویی به بهار انجام می‌شود.

اما این کار زمان خاصی دارد.

چهل روز مانده به عید نوروز کار را شروع کنید:

● برای شروع کار، تخم چمن را در جوراب بریزید
طوری که تخم چمن‌ها در انتهای جوراب قرار بگیرند.
● سپس خاک اره الک شده را به آرامی روی تخم چمن‌ها
بریزید و مراقب باشید چمن‌ها همچنان در انتهای جوراب
بمانند و با خاک اره مخلوط نشوند.



● جوراب را پر از خاک اره کنید و تا می‌توانید آن را
فشرده کنید تا جوراب پر از خاک اره شود.
● انتهای جوراب را گره بزنید.



● سر و بدن عروسک را با بستن یک نخ از هم جدا کنید.



● برای بینی عروسک با گرفتن یک نیشگون از جای
بینی، مقداری از خاک اره را جدا کرده، با نخ گره بزنید.
● اگر دوست دارید با همین شیوه برای عروسکتان گوش
درست کنید.



● روی سر عروسک (جایی که تخم چمن‌ها قرار گرفته
را) با سوزن، سوراخ سوراخ کنید.
● این کار باعث می‌شود چمن‌ها هنگام رشد راحت‌تر از
نوک جوراب سرشان را بیرون بیاورند.



● سه روز، سر عروسک را درون آب قرار دهید تا تخم
چمن‌ها خیس بخورد.
● پس از سه روز عروسک را از آب خارج کنید و آن را در
دمای معمولی اتاق قرار دهید

● هر روز سر عروسک را کمی آب بپاشید و آن را
مرطوب نگه دارید.
یادتان باشد تخم چمن کمی دیر سبز می‌شود. پس
با حوصله باشید.
پس از سبز شدن سر عروسک با خلاقیت و سلیقه فردی
خود آن را تزئین کنید و برای آن بادکمه و ... چشم و
دهان و ... بگذارید.
سبزه خود را هنگام چیدن سفره هفت‌سین سر سفره ببرید.





مهدی زارعی

توپ و سبد

آشنایی با رشته بسکتبال

۳۴

فهرست
۱۳۹۷

❶ تولد ورزش توپ و سبد

قبل از شکل گیری بسکتبال بیشتر مسابقات تیمی در فضای آزاد و روی چمن برگزار می‌شد. با توجه به امکانات قرن نوزدهم، بسیاری از این رشته‌ها در فصل‌های سرد سال تعطیل می‌شدند. رئیس دانشگاه «اسپرینگ فیلد» برای حفظ آمادگی ورزشکاران در فصل‌های سرد سال به فکر ورزشی بود که در سالن هم قابل برگزاری باشد. او خواسته خود را به استاد ورزش دانشگاه گفت. دکتر «نایسمیت» استاد ورزش دانشگاه، دو سبد در دو طرف سالن ورزش به دو دیوار نصب کرد. او دو تیم تشکیل داد و از بازیکنان خواست که بدون هل دادن یکدیگر و بدون ربودن توپ از دست هم و تنها با پاس کاری به سبد حریف نزدیک شده، توپ را داخل سبد بیندازند. به این ترتیب بازی جدید بسکتبال نامیده شد؛ چون در انگلیسی به سبد basket و توپ ball می‌گویند.

❷ امتیاز

هر پنالتی یک، هر ضربه از داخل محوطه دوزنقه‌ای، دو و هر پرتاب از خارج این محدوده سه امتیاز دارد. تیمی که امتیاز بیشتری کسب کند، برنده است، اما در صورت تساوی، بازی به وقت‌های اضافی پنج دقیقه‌ای کشیده می‌شود و تا زمانی ادامه می‌یابد که یک تیم برنده شود.

❶ پرتاب‌ها

در پرتاب پنالتی حتما باید یک دست کنار توپ و دست دیگر روی توپ باشد. چیزی مثل حرف T. در پرتاب فقط باید مج دست پرتاب کننده خم شود.

❶ زمان

مسابقات بسکتبال در چهار زمان ده دقیقه‌ای مفید برگزار می‌شود که به هر یک از این ده دقیقه، کوآرتر می‌گویند. منظور از زمان مفید این است که در صورت توقف بازی یا خروج توپ از میدان، بازی متوقف می‌شود. بازیکنان در بین دو کوآرتر دو دقیقه امکان استراحت دارند، اما استراحت بین کوآرتر دوم و سوم پانزده دقیقه است. تیم‌ها ۲۴ ثانیه فرصت دارند تا توپ را به سوی دروازه حریف پرتاب کنند. در غیر این صورت، توپ به رقیب داده خواهد شد.

❶ قوانین

- هر تیم پنج بازیکن اصلی و پنج ذخیره دارد
- تعویض در بسکتبال محدودیتی ندارد.
- هر بازیکن در صورت انجام دادن پنج خطا در یک کوآرتر باید از زمین خارج شود و جای خود را به بازیکن دیگری بدهد.
- بازیکنان هنگام دریبل باید توپ را به زمین بزنند.
- بازیکنان نمی‌توانند با دو دست توپ را به زمین بزنند.

- هیچ تیمی حق ندارد پس از ورود توپ به زمین حریف، توپ را دوباره به زمین خود بیاورد.

- در صورتی که تیمی پنج خطا در یک کوآرتر انجام دهد، بازی متوقف شده، دو پرتاب به تیم مقابل داده می‌شود، بعد بازی از نقطه قبل از توقف ادامه می‌یابد.

❶ اصطلاحات

بلاک:

اگر توپ وارد سبد نشود، در اصطلاح توپ بلاک شده است.

ریباند:

اگر توپ از سوی تیم ما به سمت حلقه پرتاب شود و به تخته برخورد کند، می‌توانیم پیریم و بی‌آنکه پاهایمان روی زمین باشد، با دست به تخته بزیم تا توپ وارد سبد شود.

دبل:

بازیکن نمی‌تواند پس از دریبل، توقف کرده، دوباره دریبل بزند. در صورت ارتکاب این عمل، مرتکب دبل شده است.

رانینگ(تراولینگ):

بازیکن صاحب توپ فقط می‌تواند یک پای خود را به منظور فریب حریف، حرکت دهد. در صورت حرکت دادن دو پا مرتکب رانینگ شده است. این عمل را تراولینگ نیز می‌نامند.

تایم اوت:

زمان استراحت هنگام بازی، این زمان به درخواست مربی یکی از تیم‌ها داده می‌شود تا توصیه‌های تاکتیکی داده شود. هر تیم در هر کوآرتر یک بار می‌تواند تایم اوت دو دقیقه‌ای بگیرد.

❶ سبد بسکتبال

سبد دایره‌ای شکل به قطر ۴۵ سانتی‌متر که ارتفاع تور آن نیز سی سانتی‌متر است. سبد به تخته بسکتبال متصل می‌شود. تخته نیز مستطیلی به طول ۱۸۰ و عرض ۱۲۰ سانتی‌متر است و در ارتفاع ۲۷۵ سانتی‌متری از کف زمین قرار دارد.



❶ توپ

محیط توپ بسکتبال ۷۸ سانتی‌متر با وزن ۶۵۰ گرم است. محیط توپ زنان نیز ۷۵ سانتی‌متر با وزن ۶۰۰ گرم است و از لاستیک فشرده ساخته می‌شود. میزان هوای توپ باید به اندازه‌ای باشد که اگر آن را از ارتفاع ۱۸۰ سانتی‌متری رها کردیم، پس از برخورد به زمین، حداقل ۱۲۰ سانتی‌متر و حداکثر ۱۴۰ سانتی‌متر بلند شود.

❶ بسکتبال در ایران

بسکتبال را ابتدای دهه ۱۳۱۰ شمسی، کارکنان سفارت‌خانه‌های خارجی به ایران وارد کردند. سال ۱۳۱۴ «فریدون شریف‌زاده» معلم ورزش کالج البرز (دبیرستان البرز کنونی) این ورزش را به دانش‌آموزان معرفی کرد. ده سال بعد فدراسیون بسکتبال ایران تأسیس شد. تیم بسکتبال ایران سال ۱۳۲۷ در بازی‌های المپیک لندن (۱۹۴۸) بین ۲۳ کشور چهاردهم شد و سه سال بعد، در هندوستان، عنوان سوم آسیا را از آن خود کرد. سال ۱۳۸۱ تیم ملی بسکتبال ایران نایب‌قهرمان آسیا شد. با این عنوان بسکتبال ایران برای نخستین بار به جام جهانی صعود کرد و در مالزی به مقام

❶ لباس بازیکنان

بازیکنان بسکتبال، لباس بی‌آستین و شلوارک می‌پوشند. در جلوی پیراهن، نام تیم یا تبلیغات مخصوص تیم به همراه شماره بازیکن نوشته می‌شود. همین شماره به شکلی بزرگ در پشت پیراهن نیز وجود دارد و در بالای شماره، نام بازیکن نوشته می‌شود. کفش آنها هم ساقدار است و از مچ پاها محافظت می‌کند.

شانزدهم جهان دست یافت. دو سال بعد تیم‌های جوانان و امید ایران قهرمان آسیا شدند. بزرگ‌سالان ایران هم در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۹ عنوان سوم بازی‌های آسیایی را در مسابقات دوحه (۲۰۰۶) و گوانگجو (۲۰۱۰) تکرار کردند. بزرگ‌ترین افتخار تیم کشورمان نیز سال ۱۳۸۶ به دست آمد که ایران با قهرمانی در مسابقات قهرمانی آسیا در چین، موفق به حضور در المپیک پکن شد. ایران سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۹۲ نیز قهرمان آسیا شد.

مردم از خنده



از همان قدیم و ندیم مردم وقتی دور هم جمع می‌شدند برای همدیگر جوک و لطیفه تعریف می‌کردند. البته آن وقت گوشی تلفن همراه و پیامک نبود و لطیفه‌ها به صورت شفاهی تعریف می‌شد. کسی از شهری به شهر دیگر می‌رفت اولین چیزی که از او می‌پرسیدند این بود که: لطیفه دست اول چه داری؟ حتی پادشاهان هم برای همدیگر لطیفه و معما می‌فرستادند، البته به وسیله چاپار نه پیامک. این وسط هم یک آدم خوش‌ذوقی به نام «مولانا فخرالدین علی‌صفا» پیدا شد که در قرن دهم هجری این لطیفه‌ها را جمع‌آوری کرد و به صورت کتاب درآورد و اسم کتابش را هم گذاشت کتاب مستطاب «لطائف الطوائف» لطائف الطوائف، لطیفه‌های قوم‌ها و طایفه‌های مختلف است، اما در این کتاب به هیچ قومی بی‌احترامی نشده است. نویسندۀ این کتاب ثابت کرده است که می‌توان لطیفه گفت و به هیچ قومی بی‌احترامی نکرد.

❶ نیکویی

شیخ روزی شوریده‌ای را دید که می‌گفت: «الهی، در من نگر!»
شیخ - از سر جوشش سرور - گفت: «نیکو سر و رویی داری که در تو نگر د؟!»
گفت: «ای شیخ، آن نظر از برای آن می‌خواهم تا سر و رویم هم نیکو شود!»

❷ گواهی دروغ

عربی نزد قاضی گواهی داد. قاضی گفت: «معلوم است که دروغ می‌گویی.» عرب گفت: «والله که دروغ‌گوی خود را در لباس قاضی پنهان کرده است.» قاضی متاثر شد و گفت این سزای کسی است که بندگان خدا را بی‌سبب به دروغ‌گویی متهم کند.

❸ دهان بدبو

جاهلی به اعتراض از حکیمی پرسید: «چرا دهان تو بوی بد می‌دهد؟»
حکیم گفت: «از بس که عیب‌های تو را در سینه نگه داشته‌ام، به نفسم سرایت کرده است.»

❹ طالع نحس

منجمی را بر دار کردند. شخصی در آنجا از او پرسید که این تقدیر را هم در طالع خود دیده بودی؟
گفت: «یک بلندی می‌دیدم، اما نمی‌دانستم که اینجاست.»

❺ پزشک و دام‌پزشک

مردی نزد پزشکی رفت و از درد شکم فریاد زد.
پزشک گفت: «چه خورده‌ای؟»
گفت: «سه من بریان کرده سوخته.»
پزشک گفت: «نزد دام‌پزشک برو؛ زیرا او حیوانات را معالجه می‌کند و من آدمیان را.»





سید کمال شهابلو

۳۷

نوجوان
۱۳۹۲



❖ راهنمای داستان نویسی نوجوان

انتشارات: مرجع نوجوان

قیمت: ۱۴۰۰۰ ریال

چاپ اول: ۱۳۹۰

تلفن: ۰۲۱-۵۵۷۳۸۸۳۹

این کتاب بی آن که بخواهد در مورد انواع داستان نویسی و جنبه های هر یک شرح اضافی دهد و مخاطب را در پیچ و خم این هنر سردرگم سازد، او را تشویق می کند که بکوشد به یک الگو دسترسی پیدا کند.

❖ چگونه دانش آموزان را پژوهشگر پرورش دهیم؟

انتشارات: انجمن اولیا و مربیان

قیمت: ۸۶۰۰۰ ریال

چاپ اول: ۱۳۹۱

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۵۸۱۷۹

در این کتاب چگونگی تحقیق کردن به شیوه ای ساده، علمی و عملی به دانش آموزان آموزش داده شده و مراحل انجام دادن یک پژوهش - از انتخاب موضوع تا نوشتن گزارش - توضیح داده شده است.

❖ شیخ رجبعلی خیاط

انتشارات: جمال

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

چاپ اول: ۱۳۹۱

تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۶۳۵۳

کتاب فوق با نگاهی متفاوت تهیه و تدوین شده است. توجه اصلی کتاب بر نکات درس آموز، زندگی ساز و همچنین شخصیت اخلاقی عرفانی شیخ است.

❖ دانستنی های علمی؛ خزندگان و پرندگان

انتشارات: صیانت

قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال

چاپ اول: ۱۳۹۱

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۶۲۷۴

این کتاب دارای دو قسمت است که در قسمت اول بعد از اشاره به تکامل خزندگان، فواید آنها برای انسان درج شده و در ادامه مشخصات عمومی و طبقه بندی آنها آمده است.



محمد عزیزی پور

نرمش ذهن

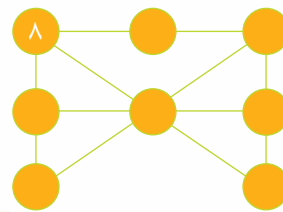
۱ آن چیست که هم در خیابان است و هم در مجله؟

۲ معمای پیامبران

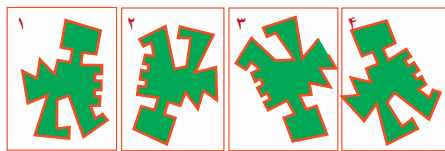
الف) اولین پیامبری که کتاب داشت، کیست؟
ب) اولین پیامبری که با خط نوشت، که بود؟
پ) اولین پیامبری که زره ساخت، کیست؟



۳ در دایره‌های خالی، اعداد ۹ تا ۱۵ را طوری قرار دهید که مجموع سه عدد روی هر خط مساوی ۳۳ شود.



۴ از چهار تصویر زیر، یکی با بقیه فرق دارد، آن شکل را مشخص کنید.



۶ مسابقه حضور ذهن - مدت پاسخ‌گویی سه دقیقه پاسخ تمامی سؤال‌های زیر با حرف (ب) شروع می‌شود.

- ۱ بندری در کنار دریای خزر
- ۲ سیاره مریخ
- ۳ از بناهای جمهوری آذربایجان
- ۴ پایتخت جمهوری آذربایجان
- ۵ آلیاژی مرکب از مس و روی
- ۶ آرامگاهی در شهر مدینه
- ۷ مرکز استان خراسان جنوبی
- ۸ اولین فصل سال
- ۹ ورزشی گروهی با سنگین‌ترین توپ
- ۱۰ بلندترین قله کوه‌های خراسان



۵ شخصی از چوپانی پرسید چه تعداد گوسفند دارد؟ چوپان گفت: «اگر آنها را پنج تا پنج تا بشمرم، چهار تا زیاد می‌آید و اگر چهار تا چهار تا بشمرم، سه تا. اگر سه تا سه تا بشمرم، دو تا زیاد می‌آید و اگر گوسفندان را دو تا دو تا بشمرم، یکی. به نظر شما تعداد گوسفندان چوپان چند رأس بوده است؟»

۳۸

نوجوان

اسفند ۱۳۹۲

تصویرگر: محبوبه بابایی

۱۰ آس
۵
۴
۳
۲
۱

۱۰ آس
۵
۴
۳
۲
۱

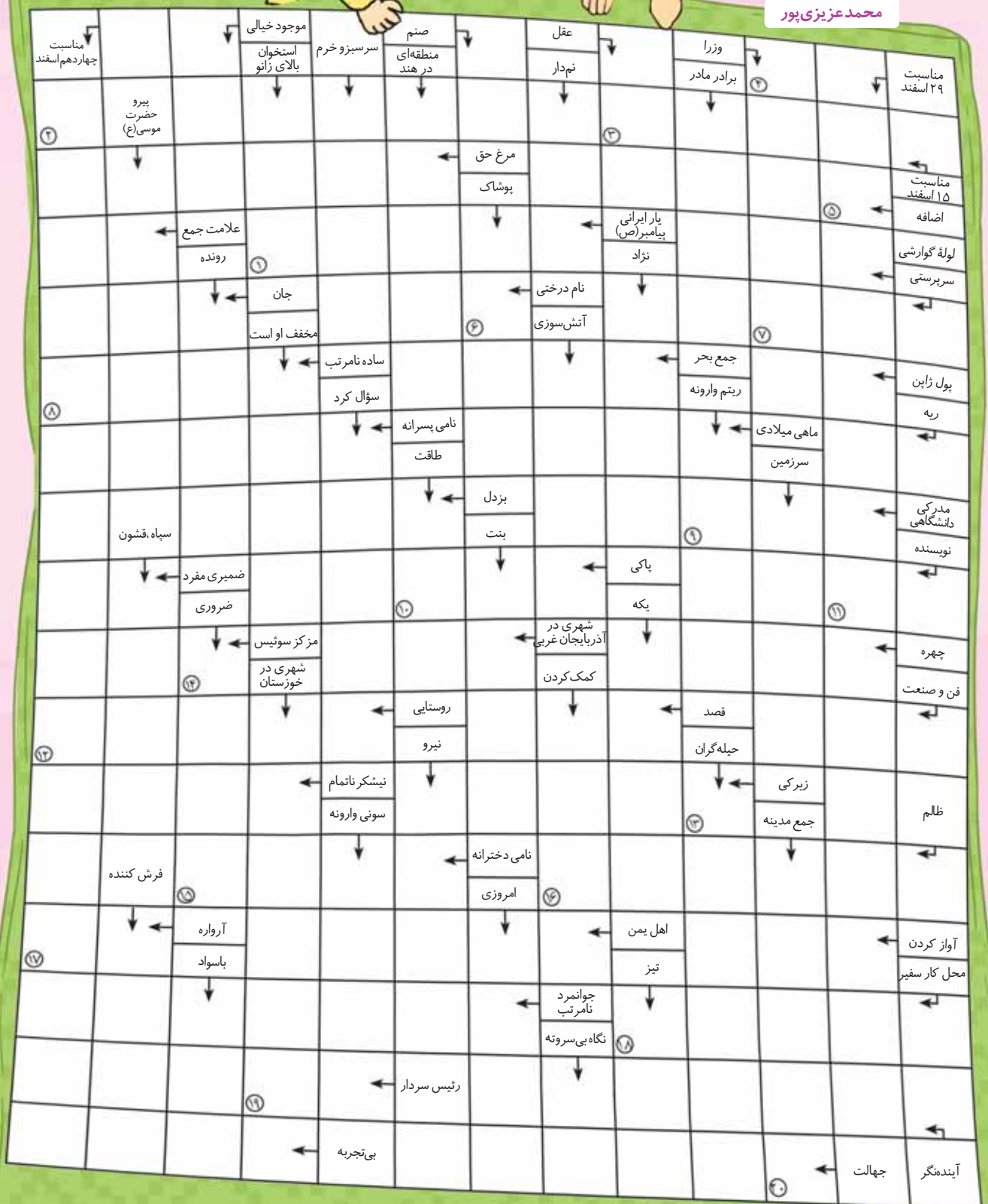
۱۰ آس
۵
۴
۳
۲
۱

۱۰ آس
۵
۴
۳
۲
۱



پس از حل جدول، حروف
مربع‌های شماره‌دار را به
ترتیب بنویسید تا رمز جدول
به دست بیاید.

محمد عزیزی پور



رمز جداول: ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

این شیرینی خوش مزه را می‌توانید خیلی راحت درست کنید و تا مدت طولانی هم در یخچال نگهدارید.

این شیرینی در روزهای توتال و توتال پلاس
 کنید و تا مدت طولانی هم در یخچال نگهدارید.

خرمای شکلاتی



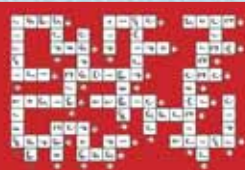
طرز تہیہ

۱. خرماها را با چنگال له کنید
۲. خرماهای له شده را با دارچین و گردو مخلوط کنید.
۳. شکلات تلخ را تکه تکه کنید و با کمک بزرگ‌ترها در یک ظرف کوچک بریزید و روی کتری در حال جوش بگذارید تا آب شود.
۴. با قاشق چای‌خوری کمی از مواد بردارید و گلوله‌های کوچک درست کنید.
۵. گلوله‌ها را در شکلات آب شده بغلتانید و در ظرف دیگر بگذارید.
۶. برای تزئین خرماهای شکلاتی می‌توانید از کُنجد، پودر پسته یا شکلات سفید استفاده کنید

مواد لازم

- 
- خرمای هسته گرفته
۱۰۰ گرم
- 
- گردوی خرد شده
۲ قاشق غذاخوری
- دارچین
- نصف قاشق چای خوری
- شکلات تلخ
- 
- ۳۰۰ گرم

به وبلاگ مجله هم سر بزنید.
blog.roshdmag.ir/nojavan

[illegible]

کتابخانه

نوش جان